

توهم بیاباما بقلمه و چشم از راحت دوروزه \* دنیا که مانند سراب  
بی حقیقت است بیوش و رضای حقرا تحصیل نما \* و هرگاه نمیشنوی  
و گذشت آنرا نداری از پی کار خود برو و سرا بحال خویش بگذار \*  
این را گفت و وارد قلعه شد و من نظر حسرت و حیرت و عبرت بقفای  
او انداخته لمحہ از روی حیرت فکر میکردم و عاقبت دل از او بریده  
و آمی کشیده مراجعت کردم \*

## مکاتیب بین شاهزاده و قدوس

چون شاهزاده مهدیقلی میرزا با عا اگر خود از بار فروش بطرف  
قلعه نهضت فرموده در یک فرسنگی قلعه فرود آمد . خیمه و خرکاد  
بر یانموده در صدد تفتیش بر آمد که بر عده اصحاب قلعه و مقدار  
اقتدار ایشان آگاهی حاصل نماید \* اهالی آن حدود مسئله را فوق  
العاده مهم قلم داد کردند \* و جمعیت اصحاب را متجاوز از دو هزار  
نفر شمردند \* و از حملات شدید \* ایشان اغراقات ا کیده بیان  
نمودند \* شاهزاده متوهم گشت که شاید یورش بیاوریم و از عهده  
بر نیائیم پس اولی اینست که قدری تأمل نمائیم \* تا سواران عباسقلی  
خان که بلذیت و بصیرت بحال آن جنگل دارند و راه تصرف قلعه را  
بهرتر میدانند بر سند لهذا تدبیری اندیشید که علی العجالة از در سؤال  
و جواب و ارسال کتاب و خطاب وارد شویم \* و ضمنا بتوسط رسول  
از اصول کارشان اطلاعی بدست آریم تا استعداد ما کامل گردد \*  
پس مکتوبی خطاب بحاجی ملا محمد علی قدوس بنگاشت که مضمون  
آن مبنی بر سؤال از چگونگی مقصود است و پرسش از این که شمارا  
چه بر این داشته که خود را با دولت و ملت طرف مخالفت و مقاتلت  
قرار داده اید \* و در هر حال دست از جدال و قتال کشیده از قلعه  
بیرون آئید والا نتیجه نیکویی نخواهید برد \* و چون آن مکتوب

در دست اصحاب قلمه بوده پس از شهادت ایشان جزء منتهوبات آنها بدست عساكر افتاده و از میان رفته نتوانستیم اصل آنرا بدست آریم \* اما جوابی که از جناب قدوس باردور سیده مصون مانده \* و از قرار خبر صحیحی که بدست آمده یکی از کسان شاهزاده بعد از ملاحظه مکتوب قدوس و اطلاع از چگونگی کار سواد یا اصل آن مکتوب را ضبط کرده \* و بعد کسالت مزاج از گیرو دار و کارزار مستعفی شده قبل از شروع بخدمت خود را از آن معرکه بیرون انداخته بطهران آمد \* و بقیه عمر را بحالت انزوا و سکوت گذرانید \* و هر جا از کیفیت این امر و وقایع قلمه سخن میرفت اگر گوش شنوای بی غرضی مییافت آن اصحاب را بدین داری و حق جونی و مظلومیت معرفی مینمود \* و صورت آن مکتوب را این بنده در چندین نسخه که از آن جمله نسخه ای است که منسوب است بنیل بدین مضمون یافته استخراج نمود \* بسم الله الکریم \* نواب اشرف والا ایده الله تعالی را مصادعت میدهد که رقعته والا در این بقعه بلا وارد شد خدای احد و احد شاهد است که این بینوایان نهایت فقرت و کراحت را از خصومت داریم ناچار رسد بمجاده و مقاتله آنها با اعلی حضرت شهر یاری \* کسانی در صدد قتال و نزاع با دولت برآیند که بر سر هوای سلطنت و سروری داشته باشند \* نه اشخاصی مثل این طایفه که در این محوطه بورطه بلا افتاده اند - و از فرط عبودیت و بندگی پشت پابر مقتدائی و آقائی خود زده \* ترک منبر و محراب و ریاست کلیه نموده از کل عالیق دنیویه گذشته قدم بعالم تجرد گذاشته اند ایکن ما بر حسب تکلیف دینی بعلمای اعلام که هزار سال است منتظر و العجل گویانند اظهار ظهور حجت موعود را نمودیم و ابلاغ آیات و بینات او را کردیم و ایشان بمنابہ علمای سلف متمسک بموهومی چند شده از حجت معلوم چشم پوشیدند \* نه فقط خود را محروم

ساختند بلکه باغواهی عوام قیام کرده جمیع را از این فیض مطلق  
 محروم ساختند . و الی الآن در بادیه ضلالت و غوایت متحیر  
 و منتظر مانده اند . این بنسنگان خواستیم که نظیر قرون خالیه  
 و ملل ماضیه از قبیل زردشتی و یهودی و عیسوی منتظر و محتجب  
 نمایند و سبب احتجاب و حرمان اهل جهان نشوند از مانند یرفتند .  
 بلکه باستهزاء و سخریه پرداختند و بعضی از ایشان بطن و لعل  
 و ضرب و شتم که لا زال شأن و شیوه ارباب غرض و جاه جویان ملل  
 بوده قیام کردند . بدون تفحص و تحقیق حکم بکفر و قتل عباد دادند  
 و بلا تجسس تحقیر و تنجیس نمودند و عوام بیچاره را بر قتل این مظلومان  
 آواره تحریک کردند . کشتن يك مشت مردمان مظلوم را وسیله  
 تقرب الی الله قلم داد نمودند . و امر را بر مردم مشتبه کردند و لا سیما  
 حضرت سلطان را با شتاب انداخته ایشان را بشکر کشی و رعیت  
 کشی و ادار نمودند و تا انقراض عالم غبار این ننگ را بدامان دودمان  
 این دولت نهادند و اگر فی الواقع مجتهدین میزحق و باطل بودند لازم بود  
 که در بدو ظهور این امر در مقام تحقیق بر آیند . و تشخیص این دعوی را  
 اعظم و ازم از کل امور دانند . و آئی آسوده نشوند تا مدعی این مقام را  
 ملاقات کرده بدون غرض و مرض و هوای نفسانی مذاکره نمایند  
 و مناظره فرمایند و برهان طلبند و صدق و کذب داعیه را تشخیص  
 داده بر طالبان معلوم سازند تا کسی در شبهه نمایند . و بایست نگذارند  
 پایان کار بگیر و دار کشد . و دولت بسبب عدم اطلاع تام از  
 مقصد و مرام آن مرآت احدیه را در اقصی بلاد محبوس نموده بامشقی  
 از اصحاب جانفشان او که رعیت صادقند بمقاتله و لشکر کشی اقدام  
 نمایند . سبحان الله اختلاف و اشتباه کاری کار را بجائی رسانده که  
 توب و تفتنک میز حق و باطل شده . ولی تویچی و سرباز خود را میز  
 و مکلف نمیدانند . علمای اعلام باید قدم رنجدارند و از عهده تشخیص

و تمحص بر آیند \* اگر بشنون عامیه و براهین عقلیه نحل مشاکل و امتیاز  
 حق و باطل حاصل شد نعم المطلوب \* والا مباهله مینمائیم و خداوند  
 عالم عادل را حاکم قرار میدهیم ( لیحق الحق و یزهق الباطل ) و هر گاه  
 مباهله نیز کفایت ندهد آتش میافروزیم و در میان آن میرویم  
 ( تا سیه روی شود هر که در او غش باشد )

و اگر به جیک از این فقرات اقدام ندارند باز هم با کسی کینه  
 نداریم و ضعیفه نورزیم \* جمعی هستیم مظلوم و در این بیابان گرفتار \*  
 صدمات فراوان دیده و زحمت بی پایان کشیده ایم \* راه بدهید تا  
 از این ملذک سفر کنیم و بجانب عتبات عالیات برویم و این مملکت را  
 بشما و عامه واگذاریم \* و هر گاه راه ندهید و چاره را از چهار جهت  
 مسدود نمائید و مقصود شما فقط کشتن این مظلومان باشد تکلیفی جز  
 دفاع نداریم \* و هر چند در دفاع هم یقین داریم که نتیجه اش شرب  
 شراب شهادت است \* ولی برای این شهادت مردانه حاضر شده ایم تا  
 صدق عقیده خویش را بسبب شهادت فعلی بر عالمیان مکشوف سازیم \*  
 اما ای شاهزاده آزاده بدون تحقیق و تفتیش ریختن خون سر باز  
 بیچاره و قتل این حزب مظلوم آواره تیغ تمدی مکش و توسن ستم  
 تند مران \* زیرا حقیقت امر بر اعلیحضرت سلطان مشتبه شده \*  
 والا ممکن بود که بتدبیر و انصاف رفع این اختلاف را چنان کرد که  
 شمشیری کشیده و خونی ریخته نشود \* فرعون با وجود آن ادعاه و اقتدار  
 و بانگه حضرت موسی را خانه زاد خود میدانست و بسبب قتل  
 تقسی که کرده و بر آن اقرار آورده و فرار نموده بود و برا واجب  
 القتل میسرود و بر قتل او نیز قادر بود \* باوصف این سبک سلوک او با آن  
 حضرت ظاهر است که باز تأمل و تحقیق در کار بوده و شخص و تدقیق  
 نموده \* چنانکه آن حضرت را طلبید و پس از مذاکراتی چند برهان  
 بر دعوی نبوت آن حضرت خواست \* فرمود عصا وید بیضا برهان

صدق این دعوی است \* فرعون مدعی شد که این نوعی از  
 سحر است پاسخ ( فأتوا بمثل هذا ان كنتم صادقين ) شنیدند \* با وجود  
 این استهزاء و تمسخر نکردند \* بلکه در مقام اتیان بمثل بر آمد دعوت  
 هزار نفر سحره را متصدی و مصارفی را متحمل شد \* و هکذا هر و نالرشید  
 عباسی قریب چهار صد نفر از مجتهدین و علماء را جمع کرد که  
 جواب حسنه کنیز را بدهند برخلاف این ایام که قریب چهار  
 صد نفر از مجتهدین کامل و محققین فاضل تصدیق این امر بدیع را نموده  
 و بالاتفاق بظهور حجة موعود شهادت داده و میدهند \* مع ذلك این  
 همه اشخاص که هر سال است منتظر این ظهور اعظم بوده اند از  
 فرط غرور و غفلت ابدأ در تفحص و تجاهد بر نیامده از روی انصاف  
 در این مطلب معظم که اهم امور است مذاکره نموده و تدبیری  
 نسکرده اند که بدون منازعه صدق و کذب این دایه مبرهن آید \*  
 بلکه بتوهمات چندین هزار ساله ملل متشبهت گشته مسلمات  
 خود را حجة گرفته ندیده و نشناخته و نسنجیده بتکفیر و تدمیر قیام  
 و دولت را طرفدار مقصد و مرام خود ساخته بر قتل مجاهدین و منقطمین  
 تحریک مینمایند \* ولی این اصحاب که در این قلمه خراب محصورند  
 از جان و مال و هستی گذشته بسبب مقام یقینی که در ظهور حجة  
 حاصل کرده ندیدند آنها دیده و نشنیدند آنها شنیده و محرم سر ادا امر از  
 گردیده اند مردانه و مجذوبانه سلسله علائق را گسسته و بعالم حقیقت  
 پیوسته اند \* و اکنون قضایای الهیه را حاضر و حوادث امکانیه را  
 منتظرند \*

کی قلم را زهره باشد که بسر \* بر نویسد بر صحائف زان خبر \*  
 زانکه وصف این سخن زان بر تراست \* که بنان بر وی تواند برد دست \*  
 هر منصفی داند که برای هدایت و رفع غفلت دیگران از جان  
 و جمیع مافی الامکان گذشتن کار هر کس و قوه هر بوالهوسی نبوده

و نیست \* بلکه در این مرحله مخوف مخلصان در خطر عظیمند \*  
 باوجود چنین این بندگان آواره متوکلا علی الله الکریم قدم باین  
 بیدای هلاک و وادی هولناک نهاده و آن بهر بلا در داده در فدا کاری  
 خود همبند \* و بر صراط حق مستقیم \* و لا حول و لا قوه الا بالله  
 العلی العظیم ( انہی )

چون این مکتوب بنظر تو اب و الار سید هر چند در نظرش جلوه‌ئی  
 غریب نمود \* و در امر آن حضرات شبیهه ئی عظیم حاصل فرمود  
 چندان که نزد خاصان خود اظهار حیرت کرد \* ولی هوای حکومت  
 ریاست و مقتضیات سلطنت و سیاست او را اجازه نداد که تدبیری  
 در ترک مقاتله نماید لهذا بر سبیل طفره و مجامله جوابی بقدوس نوشت  
 که مطالب مرقومه بصواب مقرون است و مطابق قانون \* و البته  
 علماء را دعوت نموده باشما طرف صحبت قرار خواهیم داد تا وهم از یقین  
 و غث از ثمن ممتاز گردد \* اما این را از آن بابت نوشت که حضرات  
 را خیال فرار و یافتن حمله و شبیخون بر سر نیفتند تا موقعی که  
 سواران عباسقلی خان برسند و استعداد کافی فراهم آید \* ولی چنانکه  
 بیانی این تدبیری تاثیر ماند \*

### ( شبیخون )

چون یکی دو روز امر طرفین بسکوت و تانی گذشت \* بر اصحاب  
 قلعه مبرهن گشت که شاهزاده آماده حمله و در انتظار جمعیت و وقت  
 مساعد است \* لهذا قدوس سبقت جسته اصحاب را فرمان داد که  
 مسلح و آماده شبیخون و یورش بر اردوی شاهزاده گردند \* پس  
 سیصد نفر از اصحاب حاضر کار و قدوس و باب الباب سوار شده  
 اصحاب هم بعضی سواره و بعضی پیاده شبانه روی بارو نهادند \*  
 و در این واقعه فقط سیزده نفر برای حفاظت قلعه در برجا ماندند \*

و اما هیئت این اصحاب از ترتیب لباس و آداب بطرز مخصوصی بود که مشاهده آن خالی از وحشتی نبود \* یعنی کلابک پیراهن کرباس عوض هر لباس پوشیده بودند که آستین آن تا سرفق و ذامان آن تا سر زانو بود \* و هر کدام غداره و باشمشیری حمایل افکنده بیک فورم هر یک کلاه شی بر سر داشتند \* و چون رو ببلشکر می گذاشتند بالا تفاق فریاد یا صاحب الزمان میکشیدند \* در حالتیکه پایهایشان برهنه بود و پارچهئی بنام کفن نیز بر روی لباس حمایل داشتند \* و هر گاه شخصی بی خبر یا کسی از ممالک دیگر ایشان را بدان حالت و هیئت میدید و حملات قاسیانه ایشارا ملاحظه مینمود یقین میکرد که آنجمع یادبوانه اند و یا آنقدر صدمه و فشار از مردم روزگار دیده و استهزاء و سخریه شنیده و حقوق ثابتشان دستخوش هوای نفوس و پامال خواهش هر رئیس و سرؤس شده که دیگر شیشه صبرشان شکسته رشته علائق را گسته اند و دست از مال و جان شسته دیوانه وار بدفاع بر خواسته اند الغرض بزرگان و صاحبمنصبان اردو در قریهئی در یک فرسنگی قلعه در منازل و عمارات بکمال راحت خوابیده سپاهیان نیز بعضی در چادر و برخی در خانه آرمیده بودند که اصحاب قلعه رسیدند و هیاهو در میان اردو افتاد \* در ابتداء چندان سپاهیان غافل از کار بودند و بر جرئت و جسارت اصحاب قلعه احتمال نمیدادند که هیاهو را حمل بر مسئله دیگر کرده تصور نمودند که سواران عباسقلی خان رسیده اند و برای تنگی مکان است که هیاهو در اردو افتاده که ناگاه فریاد یا صاحب الزمان بلند شد \* از این ندا و صدا و هیاهو مطالب معلوم و حمله اصحاب بار دو مفهوم گشت \* و تا سپاهیان حاضر کارزار میشدند کارزار شد \* و قورخانه بدست اصحاب قلعه افتاده آتش دادند \* و رو بعمارت شهر اده نهادند \* مهدیقلی میرزا را چنان وحشت دست داد که از عمارت فرو چسته رو بفرار نهاد \* و در

میان جنگل مخفی شد \* و چون سپاهیان بر فرار و اختفاء سردار خود  
 آگاه شدند کلاً فراری و متواری گشتند \* اما سه نفر از سرکردگان  
 که در فرار جا بجا نبودند هر سه از آتش قورخانه سوختند و آن  
 سه نفر یکی سلطان حسین میرزا فرزند فتحعلی شاه بود و ثانی شهزاده  
 داود میرزا پسر ظل السلطان قدیم و سیم میرزا عبدالباقی سررشته دار  
 فوج \* و چون اصحاب قلعه در این وقعه کاملاً فاتح و ناجح گشتند  
 بعضی قصد یقما داشتند و برخی برخلاف این بودند و مخصوصاً قدوس  
 و باب الباب کراراً سفارش کردند که یقما و تاراج کار خسیسی است  
 و شما نفوس نفیسی هستید که از هستی خود در راه حق گذشته اید لذا  
 خود را باین گونه امور شنیعه آلوده ننمائید \* با وجود این آقا عبد الرسول  
 مازندرانی که ریاستی در بین اصحاب مازندران داشت و مهدی شجاع  
 و با کفایت بود از نصایح مذکور غفلت ورزیده جمع غنایم را غنیمت  
 دانسته بیغما مشغول شد \* و آنها که مایل باین کار نبودند ایستاده  
 تماشا مینمودند \* زیرا نه صلاح در این بود که باوی مخالفت کنند و نه  
 میتوانستند او و سوارانش را گذاشته بقلعه برگردند \* ناچار زیست  
 کردند و او با اتباع خود مشغول جمع آوری و حمل غنایم بود \* در این  
 ضمنها صبح طلوع شد و تاحضرات خواستند خود را بقلعه رسانند  
 هوا روشن گشت \* قریب هزار نفر سوار و سر باز که در شب فرار  
 نموده زیر درختان جنگل و در دامنه تپه اقرار گرفته بودند حضرات را  
 دیدند که بقلعه میروند \* و جمعیت ایشان بطوری که در نظر سپاهیان  
 بوده زیاد نیست \* \* لهذا از اطراف برایشان حمله و شلیک کردند  
 و بنای زد و خورد شد \* و باب الباب با همان شجاعتی که ذکر شد  
 بگیر و دار پرداخت \* جمعی مجروح و معدودی از طرفین مقتول شدند  
 و در وسط گیر و دار گلولهائی بر دهان قدوس خورد \* ولی کاری نبود  
 که دهان را مجروح ساخته چند دندان وی را بشکست بقسمی



که نامدتی قادر بر خوراک نبوده تغذیه او بجزیره و شیر و اغذیه  
 ملایم انحصار داشت. بالاخره اصحاب مقاومتی دلیرانه کرده سپاهیان را  
 عقب نشانیده خود را بقلعه رسانیدند. و سپاهیان از غلبه تام مأیوس  
 شده باردوگاه خود شتافتند. اما باب الباب پس از ورود بقلعه  
 آقا عبد الرسول و سوارانش را ملامت کردن گرفت. و گفت اگر شما  
 بیغما و تاراج دست نمیزدید این حادثه اخیر رخ نمیداد. و دهان  
 حضرت قدوس مجروح نمیشد. پس زبان بنصیحت گشود که ما باید  
 در این ورطه بلا چشم از تمام شئون بر بندیم. و دیده بدرگاه  
 حق بگشاییم و مقصد مقدس خود را که هدایت و نجات خالق است  
 آلوده پاره‌ئی از شئون دنییه و خیالات دنیویه نسازیم. والا  
 مساعی بی نتیجه ماند و زحمات اصحاب بهدر رود. خلاصه چون  
 شطری چند از این قبیل اند رز داد یغما گران اظهار ندامت نمودند.  
 و زبان معذرت گشودند و متعهدا متعهد شدند که دیگر بامثال این  
 اعمال خود را آلوده نسازند. و بکمال تقوی و انقطاع رفتار نمایند.

## شهبیخون ثانی بعد از ورود عبا سقلی خان لاریجانی

بعد از این مقدمه شاهزاده مهد یقلی میرزا بیار فروش رفته  
 از فلاکت سربازان و هلاکت سرداران جنک بغایت دلننگ بود.  
 و بی نهایت از بطالت و تسامح عبا سقلی خان اظهار تکدر میفرمود.  
 و احتمال میداد که او عمداً در اعزام سواران خویش مسأله کرده.  
 اما عبا سقلی خان پس از آگاهی و اطلاع از این امور دیگر درنگ را  
 جایز ندانسته مهبای جنک شد. و یقین کرد که تأمل و تاخیر او اثمات  
 تکامل و تقصیر کند. و در نزد دولت مستحق عقوبت و توجیر  
 شود. لهذا عاجلاً سواران خود را جمع کرده بنواب والا ملحق شد.

و پس از مشاوره در تدبیر کار و مذاکره در کیفیت کار از همگی بسمت  
 قلعه رهسپار شدند \* و در نزدیکی قلعه بترتیب سنگر و غیره اشتغال  
 جستند \* فوری اصحاب قلعه از این کیفیت آگاه شده مصمم حمله  
 و شبیخون گشتند \* در همان شب اول که هنوز امور سنگر و مقدمات  
 حمله و یورش لشکر تکمیل نشده بود بامر قدوس جمعی بقصد حمله از  
 قلعه بیرون شده خود قدوس بدارسته فی از مستحقین در قلعه متوقف  
 و بخراسن مشغول بودند \* سپاهیان بگمان اینکه هنوز متحصنین قلعه  
 از ورود اردو بیخبرند بیخبرانه میزیستند \* و با خیالات دورود راز  
 همراز بودند که روزانه دیگر چنین کنیم و شبانه دیگر چنان اقدام نمائیم \*  
 که بیکر تبه نعره یا صاحب الزمان بلند و حملات دلیرانه اصحاب  
 شروع شد \* خلاصه میزان حرب مشتعل و طرفین بمقاتله مشغول شدند \*  
 چون قضیه حملات اهل قلعه و شجاعت ایشان فوق العاده جلوه  
 و شهرت داشت و عده اصحاب هم بر سپاهیان مجهول بود \* لهذا در  
 آن شب نیز توهمات غریبه سپاهیان را دست داده گمان کردند که اقلا  
 هزار نفر مرد کاری از طرف قلعه بر ایشان حمله ور شده اند \* و حال  
 آنکه عده از سی صد نفر تجاوز نمیکرد \* در هر صورت لشکریان خود را  
 باخته و اصحاب قلعه کار خویش را ساخته قریب صبح بقلعه مراجعت  
 کردند \* در حالتیکه تلفات سپاهیان بسیار و مجروحین و مقتولین  
 در میان اصحاب قلعه خیلی کم بود \* و این واضح است که هر قوی که  
 مرعوب است مغلوب است \* باری حادثه آن شب نیز بسیار مهم بوده  
 بطوری که در اوراق تاریخیه از طرفین با اسباب و اطناب ذکر حملات  
 آن اصحاب مذکور گشته \* و چون سپاهیان دانسته بودند که قدوس  
 مرد جنگی نیست فقط از ریاست روحیه و تقوی و قدس و مکارم اخلاق  
 او اصحاب را استفاده فی حاصل میشود \* و کارهای خریطه کشی  
 و حمله و شبیخون و سایر فنون از وجود باب الباب ساخته است \*

و تنها او است که قامت بمقاومت برافراخته \* از حملات حیرت بخش  
و شجاعت شگفت آور خود جمعی را بزحمت انداخته \* لهذا تمام  
سپاهیان از رئیس و مرؤس در کین او بودند و کشتن وی را آرزو  
مینمودند \* ولی این آرزو حاصل نشد مگر بعد از مدت زمانی که  
کارهای شایان و هنرهای نمایان از او بظهور رسیده بود \*

## شرح شهادت باب الباب

از موقعی که حملات شروع شده تا شب شهادت باب الباب  
متجاوز از دو ماه گذشته و در آن مدت حملات شدید واقع شده  
و تلفات عدیده حاصل گشته \* تجربه بی که برای سپاهیان پیش  
آمده بود این بود که هر وقت اصحاب قلعه از حمله فراغت جست  
اراده مراجعت داشتند قدری دور از اردو در میان جنگل آتش  
میافروختند که یکدیگر را از دست نداده کلاً مجتمع شوند در  
اطراف روشنائی آتش و از آنجا متفقاً روانه قلعه گردند \* پس بسبب  
حصول این تجربه یک شب عباس قلیخان لاریجانی بالباس مبدل رخت  
بیالای درختی کهن کشید که در معبر اصحاب قلعه بود \* و در  
زیر شاخ و برگ آن درخت مخفی شده منتظر وصول اصحاب و حمله  
باب الباب بود \* تا شاید تیری بیندازد و کاری بسازد \* چون  
اصحاب رسیدند و بمقتله مشغول گردیدند \* او هم چنان در گروی  
درخت نشسته و دیده بمیدان حرب بسته که کی آنها خسته شوند  
و برای مراجعت بقلمه آتش برافروزند و اتفاقاً آن شب گرودار  
بسیار شد و تلفات بیشمار حاصل گشت \* در بعضی نسخ دیده شده  
که قریب چهار صد نفر از سپاهیان در آن شب مقتول و مجروح  
شدند که منجمه سی و پنج نفر از آنها صاحب منصب بودند \* و نیز  
عده تلفات اهل قلعه را نوشته اند که تا آن شب بهفتاد نفر رسیده

چند نفری در حملات سالفه و اغلب در آن شب تلف شدند \* و هفتادم  
ایشان جناب ملا حسین باب الباب بود که چون از هجوم و رجوم  
فراغت جسته عزم باز گشت نمود اصحاب بر حسب معمول با فروختن  
آتش مشغول شدند \* و عباس سقلی خان در بالای درخت بر خود  
میجوشید و میکوشید که فرصتی بدست آورد \* ناگاه چشمش  
بباب الباب افتاد که بر اثر روشنائی آتش میروید \* او را شناخته  
بجایکی گلولهئی بسمت وی انداخت \* آن تیر به هدف رسیده بر سینه  
باب الباب کار گرشد و بزودی تیر دیگر رسیده آن نیز به هدف مقرون  
گشت \* باب الباب یکی از اصحاب فرمان داد که مرا بقلعه برسان  
آن شخص بترك اسب نشسته و او را در بغل گرفته عنان را بسخت  
قلمه رها کرد و بزودی باب الباب را بقلعه رسانید \* چون در دالان  
قلعه خواست ایشان را پیاده کند همان جا جان تسلیم نمود و چهارتا  
بدرود فرمود \* و از قنای وی اصحاب خسته و دلشکسته دسته دسته  
وارد و بر شهادت آن رئیس دلیر و سردار بی نظیر آگاه شده گریه  
و ناله آغاز کردند \* اما قدوس بدون ناله و افسوس بدفن جسد وی  
فرمان داد \* و بتسلیمت احباب زبان گشاد \* آقاسید محمد رضای مازندانی  
که بقیه السیف آن قلمه بود و شرح حالش با سایرین از بقایا در موقع  
خود ذکر خواهد شد حکایت میکرد که چون چشم قدوس بر  
جسد باب الباب افتاد ابدأ تغییری در حالت او رخ نداد \* و با کمال وقار  
و قرار باعضای خود اشارت فرمود که این جسد مطهر را بگذارید  
و در اطاق خرابهئی که در دالان قلعه است قبری حفر نموده دفن  
کنید \* اصحاب بحفر قبر و خود قدوس بنماز بر او مشغول شده  
بالاخره با همان لباس گلگون در خاک مدفون ساختند \* و نیز او و  
مرحوم میرزا حمید علی اردستانی که یکی از بقایای سیف بود  
بالاتفاق حکایت کردند که در آن شب بعضی از اصحاب که بجنبه رفته

بودند بقلعه بر نکشیدند و معلوم نبود که آیا همه کشته گشته اند یا حادثه دیگر رخ داده \* پس قدوس فرمان داد که زود تر از شبهای دیگر باذان و مناجات و تلاوت قرآن پردازند چه که عادت هر شبه ایشان بر آن بود که قبل از صبح کلابر خواسته با صدای بلند بتلاوت قرآن و دعا میپرداختند \* و حتی گاهی صدای ایشان بگوش سپاهیان میرسید \* و یکی از منصفین ایشان گفته بود که انصافا اگر کفر آنست که اهل قلعه دارند و اسلام اینست که ما سپاهیان داریم باید از اسلام بیزار و کفر را خریدار شد \* زیرا از قلعه هر شب صدای دعا و نماز و قرآن بگوش میرسید \* و از اردو هیچ شبی جز صدای عربده و بد مستی و یاوه سرائی صدائی بگوش نمیرسد \* باری چون آنشب اصحاب قلعه زودتر از شبهای دیگر صداها را بمناجات بلند کردند بیش از نیم ساعت طول نکشید که گم گشته گمانشان پیدا شده دو نفر و سه نفر و بیشتر وارد میشدند \* و معلوم شد که از شدت ظلمت و کثرت وحشت راه قلعه را گم کرده در جنگل حیران مانده بودند و از اثر صداهای راه را جستجو بقلعه در آمدند \*

## جهان علماء و طلبه و اصناف و کسبه

قبلا دانسته شد که در شب شهادت باب الباب سی و پنج نفر از صاحب منصبان اردو مقتول شدند \* و اکنون باید دانست که چند نفر آنها از خویشان نزدیک عباسقلی خان بودند \* و چون او از این مقدمه آگاه شد بهمان اندازه که از قتل باب الباب مسرور بود بالمضاعف از قتل خویشان خود محزون گشت \* پس اجساد ایشان را بآمل نقل کرده خود نیز از عقب آنها آمده در آمل بمراسم عزاداری و سوگواری پرداخت \* و کثیری از اهالی مازندران بواسطه قرابت با مقتولین عزادار شدند \* اما سمیع العلماء چون از ورود عباسقلیخان خبر گرفت

خاطرش مدوش گشت که مباد در تیه طفره باشد و اگر بجنک  
بر نگرود ناچار بر اهمیت کار خواهد افزود \* و شاید برای او هم  
عاقبتی وخیم داشته باشد \* طذا مکتوبی بوی نوشت که آفرین بر  
شجاعت و جلالت تو \* هر چند زحمت کشیدی و مشقت دیدی و اقارب  
خود را بکشتن دادی ولی افسوس که خدمت خویش را انجام نداده  
گام بعقب زدی \* و میترسم آخر سکه این فتح بنام دیگری زده شود  
و زحمت شما بهدر رود \* پس بشتاب تا اجر بیایی و بریاست مازندران  
رسی \* و نیز رفته بی بعلمای آمل نوشت که هر وسیله است عباسقلی  
خان را بقلعه عودت دهید زیرا خوف آنست که باینها فرار کنند \*  
یا جری و جسور شده دوباره بشهر آیند و مجدد اسباب زحمت ماشوند  
بنیاء علیه علمای آمل از چهار طرف بر عباسقلی خان هجوم کردند \*  
و او را تحریک و تشویق بر حرکت مینمودند عباسقلی خان از اصرار  
علماء رنجیده آنها را پاسخ داد که اگر جنک جهاد است شما که مروج  
شرعیست بر این امر مقدمید چرا در فراش راحت خفته و روی از  
جهاد نهفته دیگران را بکشتن و کشته گشتن تحریک مینمائید \* البته باید  
شما اقدام فرمائید تا دیگران بشما اقتداء نمایند \* و اگر چه این سخن  
از باب طفره و تعلق بود ولی چاره را بر علمای آمل منحصر نمود \*  
و ایشان ناچار شده جارچی بیازار فرستادند \* و ندا در دادند که  
جنک جهاد است و فریضه کل عباد \* باید مسلمانان اقدام نمایند و باینها  
را قلع و قمع کنند \* پس قضیه را بیار فروش اطلاع دادند \* سمید العلماء  
نیز آن حکم را امضاء نموده اهالی بارفروش را باجابت آن فروش  
فرمان داد \* معدودی از طلبه و کسبه آمل بیار فروش رفته با عده بی  
از آهالی آنجا همدست شده پا بمیدان جهاد نهادند دیگر معلوم است  
که ملا و طلبه و رعیت و کسبه بی سلاح و حربه جنک ندیده و صدای  
بفک اشفیده در مقابل یکدسته مردمان از جان گذشته چه قدرتی

بروز خواهند داد \* خلاصه چون عبا سقلی خان چنین دید مجبور بر  
 مراجعت بقلعه گشته باسواران خود عزیمت نمود و نواب والا نیز  
 ثانیاً بچنگ و ستیز مبادرت فرمود و هر سه دسته در قریه ئی از فرای  
 آن حدود که دریک فرسنگی قلعه واقع بود فرود آمدند \* و در این  
 دفعه یقین داشتند که این عده مکفی که مرکب است از سوار و سرباز  
 و طلبه و کسبه با وجود غیرت و عصیت دینی البته کاری بسازند  
 و بحمله ئی بنیان بایان را براندازند \* پس تعجیل در تأجیل نموده  
 بمحض ورود بقریه مذکوره فرمان حمله و هجوم داده شد \* در  
 ابتداء عده ئی از سوار و پیاده برای تصرف سنگرهای قرب قلعه  
 حرکت کردند و بقیه در شرف هجوم بودند \* اما از طرف اصحاب  
 قلعه بعد از آنکه چند روز راحت جسته و رفع خستگی کرده  
 بودند حاضر و مهیا شده بودند که چون سپاهیان بر سدد باز مهلتشان  
 ندهند و فرصت و سبقت را از کف نهند \* لهذا قبیل از وصول  
 مقدمه الجیش جناب قدوس جمی را از قلعه بیرون فرستاد که در جنگل  
 در پناه درختان قرب سنگرها پنهان شوند و چون سپاهیان برای  
 گرفتن سنگر بیایند بر ایشان حمله ور گردند \* پس در وسط جنگل  
 و قرب سنگر تلافی فتنین واقع شد \* و فریاد ناگهانی اصحاب بکلمه  
 یا صاحب الزمان بلند شده جمیعاً از کین گناه بر آمده بر سپاه حمله  
 بردند \* چند نفر را کشته و چند نفر را زنده گرفته بالاخره عساکر  
 از گرفتن سنگرهای قلعه مأیوس شده عقب نشستند \* و در وسط راه  
 بقیه عساکر که از قفامیا مدند بر خورد کرده حکایت شکست خود  
 و تصرف اصحاب قلعه سنگرها را باز گفتند \* پس دفعه دیگر تمام  
 سپاهیان حمله بردند و آتش حرب بکمال شدت مشتعل شد \* و اصحاب  
 قلعه در ذخیره و استعمال سرب و باروت خود همیشه ملاحظه و امساک  
 میکردند مگر در آن روز که چاره منحصر شد و از برج و بارو

و سنگرهای خویش جنگهای نظامی و شلیکهای منظمی را مباشرت  
 و مقاومت شدید مبادرت نمودند \* قریب غروب سپاهیان از تصرف  
 سنگر مأیوس شده کرة آخری عقب نشینی کرده هوا تاریک شده بود که  
 بقریه مذکور مراجعت نمودند \* اما جهادیان یعنی طلاب و کسانی که  
 بچنگ آمده بودند با آنکه در آخرهای سپاه دور از مرکز و مهلکه  
 فقط تمشق و تماشائی میکردند مع هذا چنان مرعوب و ترسان شده  
 بودند که بهر سو هر اسان و چون بید لرزان بودند \* چون سپاه وارد  
 قریه شد و هر يك بجای خود قرار گرفتند عباسقلی خان بقرینه  
 دریافت که حضرات خیلی خائف شده اند و نیز از حالات بسیار کسان  
 دریافت میکرد که در امر بایها شبهه ناک گشته حقرا بطرف ایشان  
 میدانند \* و لهذا جدیتی در کار جهاد ندارند و دفع ایشان را لازم  
 نمیشمارند \* پس در اواخر شب لباس شب پوشیده چنانکه شب گردی  
 عادت او بود با لباس مبدل بیشت منازل جهادیان و سپاهیان میگذاشت  
 و کوش بسختان ایشان میداشت تا ببیند هر يك در چه حالند و هر  
 قوم در چه مقال \* و چنانکه تقیخان مرهنگ قره باغی از لسان  
 عباسقلی خان حکایت کرده در آنشب هر يك از آن جماعت نوائی  
 مینواختند \* و بتوضیح ما جرائی میرد اختند \* یکی سعید العلماء  
 را لعن میکرد که سبب این فتنه شده و برای بقای اسم و ریاست  
 خود ما را باین زحمت و سیاست افکنده از تحصیل علم باز داشته  
 و معاش و فراش ما را مختل گذاشته \* یکی میگفت با این جماعت که  
 از جان و مال خود گذشته اند چنگ کردن خطا و خویش را بمهلکه  
 انداختن است و خدا فرموده ( لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة ) فتمم  
 ما قال المولوی فی المثنوی \* آنکه این کشتن بزودش تهلکه است \*  
 همی لا تلقوا بگيرد اوبدست ) یکی میگفت بسبب موافقی چند  
 تسکایف شرعی من مقتضی این جهاد نیست \* دیگری میگفت من



خرجی برای عیال خود نگذاشته ام لهذا باید بروم و اگر لازم باشد  
 باز گردم \* یکی میگفت محاسبه ام با مردم بجل است و اگر در این  
 جهاد شهید شوم تضییع مال نموده ام و بعیال خود ظلم کرده ام \*  
 دیگری میگفت من بچند نفر مقرر و ضم اگر شهید شوم فردای  
 قیامت طلب کاران نمیگذارند از پل صراط بگذرم \* یکی میگفت  
 من بی اجازه مادرم آمده ام حتی مادرم گریه کنان میگفت که اگر  
 بجهاد بروی شیر خود را حلالت نمیکند و حال میترسم عاق مادر باشم \*  
 دیگری میگفت من نذر کرده بودم که بکربلا زیارت حضرت  
 سید الشهداء مشرف شوم و یکدفعه زیارت آن حضرت مقابل است  
 با ثواب هزار شهید و هزار حج \* بعضی دیگر که متین تر بودند و با راهن  
 سخن میسر و دند چنین میگفتند \* واقعاً ما خلاف دیانت و آسایش  
 عمومی از اینها ندیده و نشنیده ایم و حتی چیزی که مدل بر کفر  
 و ارتداد شان باشد مشاهده نکرده ایم \* چرا باید آنها را واجب القتل  
 انکاریم \* این بابیها که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و قرآن  
 میخوانند \* نهایت اینست که میگویند قائم موعود و مهدی موعود  
 ظهور نموده \* بگذار بگویند در هر صورت بدتر از اهل تسنن که  
 نیستند \* زیرا آنها ابداً با امامت دوازده امام معتقد نیستند و بحلالت  
 خلفای ثلاثه معتقدند و آنها را بر امیر المؤمنین علی علیه السلام مقدم  
 می شمارند و عائشه را ام المؤمنین میدانند خلاصه اینکه هر يك  
 بنوائی نغمه سرائی میکردند و عذری برای جهاد کردن خویش پیش  
 می آوردند \* و در این ضمنها اگر صدائی بگوششان میرسید فوری  
 میترسیدند \* و متوجسانه از منزل بیرون میدویدند \* که شاید  
 بابیها آمده و حمله ور شده اند \* عباسقلی خان از طرفی بر آن سخنان  
 میخندید و از جانبی اندیشید که مبدا این اقوال عالی شود و در  
 افراد سپاهیان مؤثر افتد بالاخره رؤسای اردو هم رأی شدند که

باید اینها را مرخص کرد و بشهر فرستاد و الا بجای ثمن ضرر حاصل خواهد شد \* پس بآنها اخطار شد که روز دیگر بشهر مراجعت نمایند و همگی قبول کردند و رؤسای اردو باهم میگفتند اگر باطن عقائد اینها چنین بود و قوت قلبشان همین \* چرا از اول قدم بمیدان نهادند و بازو بر جهاد گشادند مگر نه مسئله مسلمة اسلامی است که تا یقین بر لزوم جهاد حاصل نشود اقدام بآن باطل و چون یقین حاصل شد عذر و فرار غلط و حرام است \* و اینکه این آقایان بموجب عقائد اسلامیة مرتد و کافرند \* ولی چه توان کرد که آقایان ما بخوردن و خوابیدن و فتنه کردن و دولت را بزحمت افکندن عادت کرده اند خدا برحمت کند قائم مقام را که در منشاءات خویش در حق اینان گفته است آنچه گفته است \* و درمی نیکو سفته خلاصه روزانه دیگر حضرات را طلبیده گفتند آقایان زحمت کشیدید و امتحان نیکو دادید \* اکنون مراجعت فرموده بتحصیل علم و معاش و تکمیل کسب و فراش خود کوشید و دعا گوی دولت ابد مدت باشید \* آن جمع چون شمع بر آفر و خسته زبان بدعا و ثنا کشودند و بمنازل خود معاودت نمودند و مصداق این شعر را بتامه ظاهر فرمودند \*

وفی الهیجاء ما جربت حالی      ولکن فی الهزیمه کالفرال

## تدابیر ارضی و سماوی یعنی گندن

### نقب و سماختن منجینق

بعد از آنکه رؤسای اردو چندین ماه دوچار این اشکالات بودند اخیراً اتفاق بر این نمودند که باید از جهت تدبیر کرد تا تدبیر قلعه موفق شویم \* از طرفی شروع کردند بساختن منجینق و ترتیب دادن خاکریز از برای تقرب بقلعه \* و از طرف دیگر مشغول شدند بکندن نقب تا زردیوارهای قلعه \* و آتش دادن دیگهای

باروت و خراب کردن استحکامات اهل قلعه \* چه که در آنروز بمب  
 و نارنجك در ایران وجودند است بلکه اسم آن هم بگوشها نخورده  
 بود \* و نیز توپهای مسلسل وجودند است و گاهی یکی از تفنگهای  
 صاحب منصبان امتیازی داشت \* و بالجملة مهمات حربیه مانند امروز  
 اهمیت نیافته بود \* و اهمیت فقط در قوت قلب و شجاعت رجال بود  
 و تدابیر اهل کمال \* خلاصه نجاری چند بساختن منجنیق مشغول شده  
 دمبدم در سایه منجنیقها خاکریز ترتیب میدادند و قدم بقدم بقلمه  
 نزدیک میشدند و چون قدری نزدیک آمدند حفارها بحفر نقب  
 پرداختند و نقب را بزیر دیوار قلعه رسانیدند و دیگری از باروت بزیر  
 دیوار نهاده آتش دادند و یکطرف دیوار قلعه را خراب کردند بمجرد  
 خراب شدن دیوار کلابان طرف هجوم آورده شجاعتی غریب بروز  
 دادند \* از طرفی تفنگچیهای ایشان در برجها بشایك و از طرف دیگر  
 جمعی پیاده باشمشیر و غداره بر لشکر حمله ور و از طرفین چنان هجوم  
 نمودند که سپاهیان را مجبور بر عقب نشینی کرده حدود قلعه را از دست  
 نداده محکم در تصرف خود نگاه داشتند \* و چون شب رسید  
 و طرفین دست از جنگ کشیدند قدوس فرمان داد که باید شبانه  
 دیوار قلعه ساخته شود \* پس تماماً اقدام بکار کرده با چوبهای جنگل  
 و تیر و تخته هایی که بعضی موجود بود و بعضی را شبانه موجود  
 کردند تا صبح دیوار را بالا برده محکم ساختند و همان طرف را سنگری  
 مهر از اول ترتیب داده عساکر را بحیرت انداختند \* پس اهل اردو  
 تدبیر دیگر اندیشیدند و از چهار طرف رو بروی قلعه چهار برج  
 ساختند که مشرف بقلمه بود بطوری که با بعضی آلات مهمه و مهمات  
 حربیه ممکن بود زمین قلعه را بشیر بزنند و گاهی میزدند \* از آن  
 روز که این برجها ساخته شد زوال واضع محلال اصحاب شروع شد \*  
 و گاهی تیرها بقلمه رسیده و بعضی از آنها به هدف مقرون میشد و تلفاتی

حاصل میکرد \* چنانکه یکروز گلوله خنجره بر سرپوش منزل  
 قدوس خورده آنرا مشتعل ساخت \* شیخ صالح شیرازی خواست  
 آنرا خاموش نماید که گلوله دیگر رسیده سرش را هدف ساخت  
 و برخاک هلاکش انداخت \* هنوز جسد او را از زمین برنداشته  
 بودند که گلوله دیگر آمده بکدست میر محمدعلی پسر آقا سید احمد را که  
 از سادات محترم و از اهل علم بود مجروح نمود \* و او را پسری بود  
 سیزده ساله موسوم بسید حسین که از شدت تعلق پدرباوی بقلمه  
 آمده بود . آن طفل معصوم هم در حضور والد مظلومش هدف  
 گلوله شد \* و پس از اندک فاصله بی گلوله دیگر بر چوب بست منزل  
 قدوس خورده در هم شکست \* ملا محمد صادق مقدس خراسانی که  
 بخدمات و زحمات او قبلا اشارتی رفت مضطربانه نزد قدوس دویده  
 گفت آقا از اینجا حرکت فرمائید و بمحلی که محفوظ تر باشد قرار  
 گیرید قدوس با کمال سکون و وقار او را چنین جواب داد که (لاراد  
 لعمراه ولا سرحد حکمه) اگر مولای عالم اراده فرموده باشد که من  
 طعمه گلوله شوم از سکون و تزلزل فرقی نکند \* و اگر اراده  
 نفرموده باشد باز هم در فرار و قرار تفاوتی نباشد \* (مؤلفه)  
 از این زمین بزمین دیگر گری تو فرار \* کجا روی که قضاهای آسمانی نیست

### ملا سعید زرکنا بادی

گویند که ملا سعید زرکنا بادی در بادی امر اهمیت نداشت  
 و کسی او را از اهل علم و تحقیق نمینداشت \* ولی بعد از چندی  
 چند آن هوشمند بقلم رفت که اسباب شگفت همگی گردید \* و جلوه بی  
 غریب بهم رسانید \* بقسمی که در اوقات تحصن او با اصحاب بقلمه  
 طبرسی جمعی از عنای نور مکتوبی بحضور قدوس فرستاده مسائلی  
 از جفر و نجوم سؤال کرده و جواب خواسته بودند \* و آن مکتوب

پیش از آنکه راه آمد و شد بقلمه سد گردد و کار بوخامت کشد بدست قدوس رسید \* پس قدوس جواب آن مسائل را بقلم ملا سمید محول فرمود \* و او جوابی در کمال اتقان نگاشته در ابتداء خطبه عربی غرائی انشاء نموده سپس جواب سؤالات ایشان را با فواعد عامی مرفوم داشته در خاتمه بمقاصد روحانیه اشارتی نموده ادله فی چند بر فرا رسیدن میقات ظهور اقامه کرده حوادث و وقایعی که در جریان بود از انکار و ادبار ناس و فداکاری اصحاب همه را توضیح و تصریح نموده اخبار ائمه دین را که در حق اصحاب قائم اخبار فرموده اند تطبیق با حالات حاضره اهل قلمه کرده ایشانرا مصادیق آن اخبار شمرده و خلاصه آنکه کثیری از این مطالب را مندمج و در آن رساله مندرج ساخته بجهت علمای نور فرستاد \* چون آن رساله بدست عامای نور رسید بی نهایت از تحریر و تقریر او متحیر گشتند \* و در منزل میرزا محمد تقی نوری مجتمع شده پس از مطالعه و مباحثه بجای تنقید زبان بتمجید گشودند \* و اعتراف نمودند که صدور این جمله آن هم در قلمه و موقع جمله از قلم شخصی مثل ملا سمید نوعی از الهام است والا ما همه میدانیم که او پیش از اینها دارای این معلومات و قابل این مقامات نبوده \* و این ترتیب و علم و منطق را در سایه امر باب و همسایگی این اصحاب حاصل نموده \* ( باری باصل مطلب رجوع نمائیم ) تا موقعی که عساکر بر چهارا نساخته بودند اصحاب قلمه همه جا آمد و شد میکردند و از هر جا خبری بدست میاوردند \* اما بعد از ساخته شدن برجا خروج و دخول اصحاب مشکل و کم کم ممنوع شد \* منجمه يك روز ملا سمید مذکور با پنج نفر دیگر از قلمه بیرون آمدند برای مهمی که معلوم نشده است و شاید آن مهم بی علاقه با امور حربیه نبوده \* در هر صورت سپاهیان از سنگر خود ایشانرا دیده خواستند بانیر آنها را بزنند \* یکی از عساکر تدبیری بنظرش

رسیده گفت بگذارید نزدیک شوند شاید ایشان را زنده بدست  
آریم واستنطاق کرده از عده اهل قلمه وقوی وذخائر ایشان اطلاعی  
پیدا کنیم \* پس در کین نشسته آنها را گرفتند وباستنطاق نزد شاهزاده  
رئیس بردند \* اما مقصود حاصل نشد زیرا شاهزاده هر تدبیری  
اندیشید نه از تشدید و نه از تشویق از هیچ راهی نتوانست مطلبی بدست  
آرد تا آنکه کار بزجر کشیده از آن هم کاری ساخته نشد \* هر قدر  
آنها را زجر کردند اجری نبردند و کلمه فی از کیفیت حال قلمه  
واصحاب آن از این شنش نفر نشنیدند \* در خاتمه نواب والا بملا سعید  
چنین گفت \* اکنون که از حال اهل قلمه اظهار بی خبری میکنی  
توبه کن تا تورا رها کنم \* چون نام توبه شنید بر آشفت و غیورانه  
وجسورانه گفت \* نواب والا تو باید توبه کنی نه من زیرا من خطائی  
نکرده ام که توبه لازم افتد \* کسی که ایمان بخدا و رسول دارد  
ومواعید ایشانرا حق دانسته و از برای دینا چشم از دین نبوشیده  
و در تمام عمر کرد منہیات و ذمائم صفات نگشسته چرا توبه نماید \*  
بلکه توبه حق شما مردم است که از حقائق روحانیه گذشته اید و بر  
مواعید انبیاء استهزاء کرده اید \* و امر دین را باز بچه پنداشته اید و دین را  
بدنیا فروخته اید و بر تمام قبایح و فجور مصر گشته اید \* و هر چه را  
از مراتب تمدن و تدین اظهار مینمائید کلا کذب و خالی از حقیقت است \*  
باری از آنجا که گفته اند ( هر که دست از جان بشوید هر چه  
درد دل دارد بگوید ) ملا سعید چندان از این خطابات شنیده  
بسرود که حاضرین را حیران نمود \* و بیم آن بود که این کلمات در  
مستمعین مؤثر افتد لهذا شاهزاده برهان قاطع پیش آورد یعنی سیف  
لامع که قاطع لسان کویندگان است بر کشیده کلام او را قطع کرده  
زیرا چون سر بریده شد ناچار زبان خاموش و بیان فراموش شود \*  
ولی مگر که اینجاست که اینگونه خاموشی را گفتنها از پی و این

فراموشی را یادها از عقب است \* مؤلف در خرد نامه خود در طی  
قطعه ئی گفته است

ایاشمع ای چون من آتش زبان	بهر آتشی بس زیان است و سود
من و تو زبان چون نمائیم باز	فرورد زما نار ذات الوقود
من و تو نماینده نیک و بد	بهر ناکس و کس لدود و دود
من و تو بهر جا قیام آوریم	نمایند جمعی بر ما قعود
گهی بر تو خوانند مدح و ثناء	گهی بر من آرنند نعت و درود
که ناگه یکی سنگدل زان میان	بجنبد ز جا و در افتد حسود
کلام سرا و زبان تورا	ز بیداد و کینه کند قطع زود
همانا که در حکمت و فلسفه	از این نکته غافل بود آن عنود
که بر آتشین دم اگر دم زنی	حرارت فروتر نماید صعود

دم ما و تو همچو آئینه است \*

\* که روشن شود چونکه زنگش زدود

خلاصه ملا سعید و پنج نفر دیگر در این حادثه از دم شمشیر گذشتند

## سپری شدن ذخائر وهنری

### شدن عساکر

چون طول ایام حرب بمدت پنجاه ممتد بل متجاوز شد سپاهیان  
تدابیر خود را تکمیل کردند پس از آنکه چند دفعه بیار فروش فرار  
و قرار جسته باز تکمیل قوه نموده مراجعت کرده بودند \* پس آثار  
زوال اصحاب و بلندی اقبال عساکر از هر طرف نمودار شد \* چه که  
آذوقه و ذخیره اهل قلعه رو با تمام و اختتام بود و کم بمقام سفر  
رسید \* خصوصاً در ایام اخیر که تیراز بر جهای سپاهیان از چهار  
طرف مانند باران بر باران میبارید \* و باین سبب راه آمد و شد اهل  
قلعه را سد کرده نمیتوانستند برای تحصیل آذوقه بطرفی بروند

و تدبیری بیندیشند نه سرأ و نه چهارأ زیرا اگر کسی از قلعه بیرون  
 میآید یا هدف تیر میشد و یا بدست دشمن اسیر و دستگیر \* بلکه  
 در خود قلعه نیز امنیت شان متزلزل شده بزیر زمین منزل گزیدند \*  
 و سکونت ایشان در آنجا و سردا بهائی که بدست خود کنده بودند  
 در آن زمین مرطوب مازندران دمبدم مورت زوال صحت و قوت  
 و حصول ضعف و رخاوت میشد \* و چون آذوقه شان تمام شد بذبح  
 گاو و گوسفند پرداختند \* و در اواخر از گاو و گوسفند هم چیزی  
 باقی نمانده بذبح اسبهای سواری خود مجبور شده کم کم همه را کشته  
 و از گوشت آنها تغذی کرده روزها در تقب و شبها در میدان حرب  
 وقت میگذرانیدند \* حتی کار بجائی کشید که از استخوان اسب  
 و علف قلعه هم تغذی کردند اما اهل اردو از حقیقت حال بی خبر  
 بودند و بظاهر ثبات قدم و عزم و قدرت ایشان را کما کان باقی و برقرار  
 میدیدند \* میرزا حیدر علی اردستانی که خاتمه حالش را از بعد ذکر  
 خواهیم کرد میفرمود که روزی جناب قدوس بمنزل بعضی از اصحاب  
 عبور نموده در یافت که قدری شتوک برنج ذخیره کرده اند \* خیره  
 خیره برایشان نظر نمود و با کمال تغیر فرمود که آیا این طریقیه اتحاد  
 و وفاست که شما در این موقع تنگی و سختی بفکر شکم خود باشید  
 و برنج ذخیره کنید \* اگر ما در فکر راحت تن و شکم خود بودیم  
 در منازل خویش هر نوع نعمتی را مهیا داشتیم چرا آنها را گذاشتیم  
 و باین قلعه بلا شتافتیم \* البته برای جان بازی در راه حق و بروز  
 انقطاع و اتحاد درین خلق بوده که از راحت خود چشم پوشیده  
 باین وادی خطر ناک قدم نهاده ایم \* پس چه جای ذخیره کردن و ترجیح  
 دادن نفس خود بر دیگران است \* چون آنها این نصایح را شنیدند  
 فوق العاده خجل و متاثر شدند و عادت و حالت خویش را بکلی تغیر  
 دادند \* و چون از اول فرار داده بودند که با کمال اتحاد رفتار نمایند



و حتی ناظر و طباطبائی معین کرده بودند و طعانی که ترتیب میشد با کمال  
تساوی و تعدیل در میان آن جمع تقسیم میگشت و ابداً فرق و امتیازی  
برای کسی نبود الا در موضع مرض لهذا شلتو کهای برنج تحویل  
طباطباحت شد و یکی دو روز دیگر غذای اهل قلعه از آن نداشتند گشت \*

## آخرین جمله دلیرانه اصحاب

قبل از آنکه بدانیم آخرین جمله اصحاب قلعه چگونه بوده خوبست  
متذکر این نکته شویم که در کتب تواریخ خصوصاً روضة الصغای  
ناصری و ناسخ التواریخ شرح قلعه و حوادث آن مذکور است  
و با آنکه خیلی مقضبانه و مبغضانه نوشته شده معیناً اگر کسی بدقت  
آنها را مطالعه نماید مییابد که این حادثه چندان مهم بوده که آنرا  
از فتوحات مهمه ناصرالدین شاه و در طی حوادث بزرگ در دوره  
سلطنت او بیان کرده اند \* نهایت اینکه از جزئیات این حادثه خصوصاً  
جزئیات حال اصحاب و امور داخله اهل قلعه چیزی نگاشته اند  
برای آنکه اطلاعی نداشته اند \* والا حادثه در کمال اهمیت بوده  
و اهمیت اصحاب قلعه از دو جهت در کمال وضوح است \* یکی از جهت  
شجاعت و استقامت رأی بسبب مقام یقینی که در عقیده خود حاصل  
کرده بودند \* و دیگر از جهت صبر و تحمل ایشان بر بلا و گرسنگی  
و امثالهما ایضا بهمان سبب یعنی بسبب شدت یقین که در دین و آئین  
خود داشتند \* پس مادر بیان این تاریخ اعرافی نگفته ایم بلکه  
از اعرافات دیگران هم بیانی نکرده ایم و میتوان گفت که از هزار یکی  
و از بسیار اند که ذکر کرده ایم چه از نفس حادثه معلوم است که آن  
اصحاب هر کدامشان آیت عظمی بوده اند \* و در هر صفتی از صفات  
از دیگران ممتاز و مستثنی و افعالشان محیر عقول اولی النهی \* و چون این  
مقدمه دانستیم حال ملاحظه کنیم که حملات آخریه ایشان چه صورت

داشته و در آن بمحوحه بلا و شدت گرسنگی چگونه معنی جمله شیران  
گرسنه را آشکار کرده اند \* واستقامت خود را بمنصبه ظهور  
آورده اند \* و بالاخره خاتمه حال ایشان چه بوده و بچه حالت و صورتی  
زوالشان رخ نموده \*

قبلا گفتیم که یکمرتبه سپاهیان از راه نقب بادیکههای باروت  
دیوار قلعه را خراب کردند و اصحاب شبانه آن دیوار را ساخته  
نگذاشتند کسی بقلعه نزدیک شود \* پس در این ایام اخیر دفعه  
دیگر این تدبیر تجدید شد و سپاهیان از راه نقب بقوه باروت دیوار  
قلعه را بهم کوبیده هجوم نمودند که قلعه را متصرف شوند \* ولی  
اصحاب قلعه چنان شجاعتی بروز دادند و مقاومتی کردند که باز هم  
سپاهیان از تصرف قلعه دست کشیده یا بعقب نهادند و چون اصحاب  
برای تعمیر دیوار مجتمع شدند قدوس ممانعت نموده فرمود لازم  
نیست \* زیرا آن دفعه مقدر بود که یک مدت دیگر در این قلعه بمانیم  
لذا تعمیر آن لازم بود اما این دفعه زحمت بیجا است چه که ایام  
حیات ما بسر آمده و آذوقه ما بانتهاء رسیده و اعداء از چهار طرف  
احاطه نموده اند و ما شب و روز اجل ناگهانی را حاضر و قضای آسمانی را  
منتظریم \* نهایت اینست که تا جان داریم مجبور بر دفاعیم فقط چند  
نفر تفشگچی طرف مغروب را حراست نمایند تا ببینیم قضای الهی از  
کدام راه ورود نماید و بچه طریق ما را بسر منزل مقصود رساند \* و چون  
سپاهیان دیدند که حضرات خرابی قلعه را مانتند دفعه اولی تعمیر نکردند  
دانستند که ستاره زوالشان دمیده و از بقای خود نومید گردیده اند  
لذا دلگرمانه مشغول کار شدند و گرم کارزار \* پس شاهزاده دست  
کرم گشاده پنج علم ترتیب داده و پول نقدی آماده نموده فرمان داد  
که بر قلعه حمله ور شوید و علمها را بر سر خاکریز قلعه نصب نمائید \*  
هر کس اولین علم را بخاکریز قلعه نصب نماید پانصد تومان جایزه دارد

و هم چنین دومی چهار صد تومان تا پنجمین که یکصد تومان انعام خواهد گرفت \* این سخن ایراث طمع در بعضی نموده و طمع مورت هیجان اعصاب گشته جمله بردند و بر سر این آرزو جان سپردند و آخر کسی موفق بر نصب آن اعلام نصر نشد \* پس موقع آخرین حمله اصحاب رسید و ضرب دست آنان که دست از جان شسته بودند ظاهر گردید \* باین طریق که جناب قدوس باصحاب خطاب کرده فرمود این حضرات خیلی امیدوار شده اند که بطور غلبه قلمه را متصرف و بر ما غالب و قاهر خواهند شد و این برای آنست که مدتی است جنگهای دست و کریان واقع نشده و ضرب دست شیران حقرا فراموش کرده اند باید بار دیگر بیاد شان آورد و معنی حمله شیران گرسنه را با آنها فهمانید پس تمامی اصحاب باستثنای چند نفر تفنگچی که بمحافظت مشغول بودند باقی از قلمه بیرون ریخته فریاد یا صاحب الزمان برکشیدند و بگر بیان اعدای خود در آویختند \* عبد الله خان سردار که در اردو خیلی اهمیت داشت بر حسب اتفاق با رضاخان ترکان رو برو شد و رضا خان او را امان نداده شربت مرگ چشایند و قتل این سردار تا تیری عظیم بخشیده سپاهیان را بماتم نشانید \* و هم چنین از طرف تفنگچی های قلمه هنری بزرگ آشکار شد که در آن گیرودار دو صاحب منصب اردو را از دور شناخته با تیر زدند و خلاصه اینکه مرتبه دیگر امید سپاهیان را بنومیدی شدید مبدل ساختند و اگر چه اصحاب قلمه هم نسبتا تلفاتشان از دفعات سابقه بیشتر بود ولی فتوحشان از شکستان کمتر نبود زیرا این حمله اخیر تدبیر سپاهیان را عظیم تاثیر نمود و ابواب یاس بر روی ایشان بگشود \* از نوکار را اهمیتی بدید شد بطوریکه اکثر از سپاهیان تصور نمودند که ملائمت آنجم در این ایام اخیر مبنی بر خدعه و تدبیر بوده و هنوز جمعیتشان کافی و ذخیره شان مکنی است و باین سهوات غلبه بر ایشان ممکن نیست \*

## عهد و بیان و تمهید قرآن

بعد از این مقدمه و قتل عبدالله خان سردار و آن دو نفر صاحب منصب و حصول این تلفات \* شبانه نواب والا عباسقلی خان را با سران سپاه بمنزل خود طلبیده با ایشان گفت که اینک نزدیک شماست با این مردمان جسور مشهور بزد و خورد مشغولیم چه قدر سرباز بیچاره سرباخته و چه مقدار ذخیره صرف شده و نزدیک رسیده است که در نزد دولت و ملت بکلی منتزح شویم \* هر روز تا کید است که از مرکز میرسد و ما هنوز ندانسته ایم که جمعیت اینها چه قدر است و آذوقه و ذخیره شان چیست \* پس بهتر اینست که نزد تدبیر در آئیم و صلح را پیشنهاد نمائیم شاید از این راه بتوانیم آنها را دستگیر کنیم و بخیانتشان خاتمه دهیم \* تمام سرکردگان که از دیر زمان خسته گئی حاصل کرده و از جان خود همیشه در اندیشه بودند این پیشنهاد را تصویب نمودند و بر اجرای آن یکدل شدند \* پس شاهزاده مکتوفی بقدوس نگاشت که بیش از این راضی باذیت ما و خودتانی نشوید \* قریب شش ماه است که ما و شما در تعب و زحمتیم لهذا ما از خیال جدال گذشته بر متارکه مصمم گشته ایم \* پس در قرار داد با ما موافقت نمائید و بهر طرف که میل شما باشد ما مساعدت مینمائیم و شما را حرکت میدهیم تا این فتنه بخوابد و طرفین راحت شویم \* چون نامه شاهزاده که تقریباً بر مضمون مذکور نوشته شده بود ارسال قلعه شد و بنظر قدوس رسید اصحاب مجتمع شدند و نامه را خواندند و قدوس فرمود \* همانا حضرات را تدبیری بنظر رسیده که ما را بعنوان صلح از قلعه بیرون بکشند و بکشند ولی این تدبیر گویا با تقدیر حق قدیر موافق باشد زیرا آذوقه ما تمام شده و حتی از استخوان اسب و علف هم چیزی باقی نمانده که

«بآن تغذیه شود و چون ما را قوت و قوتی نیست پس رفتن و بختی  
 سختی بهتر از ماندن و از گرسنگی مردن است \* چون اصحاب این  
 سخنان را شنیدند کلاً موافقت کردند و رأی قدوس را صواب شمردند  
 و مصمم خروج از قلمه شدند و قدوس در جواب نواب و الا نوشت  
 که اگر راه دهید و اطمینان بخشید البته ما نیز از مقاتلت بگذریم و بیلاذ  
 خارجه مسافرت نمائیم \* این جواب نواب و الا را بغایت خورسند  
 ساخت و بشمید و سائل اطمینان پرداخت یعنی قرآن مجید را بمهر خویش  
 مهور و عهده نامه فی بخط خود مسطور نموده بتوسط عباسقلیخان  
 ارسال داشت و ضمناً اشعار نموده بود که برای تکمیل و تحکیم امور  
 لازم است بارد و تشریف بیاورید و از اینجا و سائل حرکت شما فراهم  
 گردد \* پس عباسقلیخان با قرآن مهور و بیان مسطور بقلمه وارد  
 و بعد از ورود بر حقائق امور اصحاب کاهو حقه آگاه گشت و دانست  
 که اگر چند روز دیگر مقاومت میشد آنها حتماً تلف میشدند و بیان  
 و ایمانی لازم نیافتاد لهذا دریغ خورد که ای کاش قبل از این زحمات  
 ترك مقاتله کرده بودیم یا بعد از این خسارات چندی دیگر صبر  
 میکردیم \* نعم

ذو الجهل يفعل ما ذو العقل يفعله في النائبات ولكن بعد ما اقتصحا  
 بالجله کار گذشته و تدبیری نمانده بود پس حضرات باخان  
 مذکور از قلمه بیرون آمده بجانب اردو رهسپار شدند \* جناب  
 قدوس و مقدس خراسانی و چند نفر دیگر از رؤساء و خواص بمنزل  
 خاص شاهزاده وارد شدند و بقیه اصحاب در اماکن اخیری قرار  
 گرفتند \* اما شاهزاده در ابتداء احترامات مرهومی را معمول داشت  
 و از در ملائمت و مهربانی وارد شد و سپین از قدوس خواش کرد که  
 چون از نخاصمت گذشته و مصمم بر مصالحه گشته ایم اتباع خود را  
 امر کنید تا نزع سلاح کنند و برای اصلاح آماده شوند و خیال ظریفین

آسوده گردد \* قدوس اجابت نموده اصحاب را امر فرمود که اسلحه را تحویل سپاهیان دهند و مہیای مشہد فدا گردند \* کلا اطاعت کرده خلع سلاح نمودند و در گوشه ئی بیاسودند : پس موقع نہار رسید و در یک محل وسیع حضرات را برای صرف ناهار صلا زدند و بغیر از رؤساء کہ در منزل شہزادہ بودند باقی بر سر خوان طعام حاضر شدند \* اما هنوز میہمانان لقمہ ئی از خوان خانہ برداشته و بردہان نگذاشته بودند کہ از اطراف بر ایشان شلیک کردند و جمیعاً بر سر آن خوان طعام طعمہ گلولہ جانستان شدند و در همان ساعت سپاہیان قلعہ را توبہ بستہ بہم گویندند و شیور رحیل کشیدہ شد و اردواز آن سرزمین کوچ کردہ اجساد شہداء را بحال خود نہادہ شادان و ہاہلہ کنان متوجہ مازندران شدند

### قدوس و بقایای سیف

اما جناب قدوس را با چند نفر از خواص کہ قبلاً اشارہ شد اسیر کردہ بہار فروش بردند و اسامی آن امرآہ از این قرار است (۱) ملا محمد صادق مقدس خراسانی الملقب باصدق (۲) - ملا محمد دوح آبادی (۳) - اقا سید عظیم خوئی (۴) - حاج عبدالمجید نیشابوزی (۵) - میرزا حسین متولی قمی (۶) - ملا نعمت اللہ آملی (۷) - میرزا محمد باقر خراسانی (۸) - مرشد سیاح و جمعاً با قدوس نہ نفرند و ہفت نفر دیگر ہم از بقایای سیف بودہ اند کہ نام سہ نفرشان را شناختہ ایم و حتی با بعضی از آنها ملاقات شدہ و آنها یکی آقا سید محمد رضا است دیگر آقا میر ابو طالب از اہل شہمیرزاد و ثالث میرزا حبیبدر علی از اہالی اردستان و آنها ہر یک بطریق از آن معرکہ مہلکہ نجات یافتہ عمری بس طولانی کردہ اند و سرگذشتہای مفصل دارند کہ مختصر آذ کر خواہد شد \* اما قدوس را با آن ہشت نفر کہ ذکر شد بطور اسارت وارد مازندران

کردند \* اکثره ژرخین گفته اند که بعد از ورود اردو بیار فروش  
 جناب سعید العلماء مبلغ چهار صد تومان تقدیم حضور حضرت والافرستاد  
 و قدوس را از او طلبید تا کینه مکنونه در سینه خود را از قتل او  
 نشنی دهد و شاهزاده هم مضایقه نکرده قدوس را بدان فلوس  
 بفروخت و قاضی را از خود راضی ساخت \* پس سعید شقاوت  
 و قساوتی برود داده با دست خود قدوس را منله کرد یعنی کوش  
 و دماغ وی را پرید و طعنه بسیار بر او زده پس از طعنت و شنعت بی شمار  
 تبریزی که گویا برای چنین روزی آنرا ذخیره کرده بود بر فرق  
 قدوس نواخت و کارش را بضررتی چند بساخت و بسوختن جسد  
 او فرمان داد \* در اینجا روایات غریبه و حکایات عجیبه هست که حتی  
 با اشاره هم ذکر نخواهد شد \* قدر مسلم اینست که عاقبت جسد قدوس  
 یا نیم سوخته یا سوخته در مدرسه مخروبه فی مدفون شد \* و مباشر دفن  
 او یکی از علمای مرتاض متزوی است موسوم بحاجی ملا علی حمزه  
 که بسیار نیک نفس بوده و دخالت در محاکمات و قضاوات شرعیه  
 نمی فرموده و در امر باب هم نظر نیک بین داشته حتی در ابتداء مردم را  
 از بد گوئی و آمدی بشدت منع می کرده ولی بعد از اشتداد نار کینه  
 و عناد او خود را بکنار کشیده حتی زبان را از نصایح و اندرز باز داشته  
 ولی بعد از شهادت قدوس باز حرکتی بخود داده فرستاد شبانه جسد  
 قدوس را بمدرسه خرابه فی برده مدفون کردند \* و اما آن هشت  
 نفر که با قدوس اسیر شده بودند هر یک بطریق نجات یافتند که از  
 جمله آن طرق اعطاء سیم و زرو خریداری از رؤسای لشکر بوده \*  
 و بعد از استخلاص باز از اخلاص خود نکندشته قدم در وادی تبلیغ  
 و تبشیر گذاشتند و ساها بترویج عقیده خویش میکوشیدند تا بعضی  
 شهید شدند و بعضی بقضای آسمانی در گذشتند \* من جمله حاجی  
 عبد المجید نیشابوری پس از ساها در خراسان شهید شد و شرح آن

از بعد ذکر خواهد شد و حاجی نصیر تاجر قزوینی بعد از چندی در رشت شهید گشت و مصائب بسیاری بر او گذشت که شرحش در این دفتر نکتهدار حتی چشم او را اعداء کردند و هم چنین اولاد او را در بلاهای شدید افکندند و امام مقدس خراسانی سالها بتبلیغ مشغول بود تا بالاخره در همدان باجل آسمانی رحلت فرموده در انحراف شاهزاده حسین که مزار مسلمین است مدفون شد \* و ملا محمد دوغان آبادی خدمتای شایان کرد و عاقبت بمرک خود از دنیا رفت و فرزند ارشد او فاضل فروغی المسمی بمیرزا محمود از کبار مبلغین است که مسافر تنها کرده و کتکها خورده و اجرها برده حتی در خراسان او را بگلوله شش لول مضروب و مجروح کردند ولی پس از چندی التیام یافت و باز بانجام وظیفه خود پرداخت اما سه نفر دیگر که ذکر شد آنها جزو اسراء نبوده اند و بقسمهای دیگر نجات یافته سالها بخدمت مشغول و بر اسراء ثابت بوده یعنی بدوره بهائی که بعداً بندگرا آن میرسیم رسیدند و بهاء الله را شناختند و بخدمت امرش پرداختند \* و آقا سید محمد رضا در اواخر ایام در بار فروش مقیم شده در آنجا مرحوم و مدفون شد \* و میرزا حیدر علی اردستانی نیز بعمری متجاوز از صد سال سرزوق شده تا سنه ۱۳۱۹ در اردستان رحلت نمود و بسیاری از ابناء زمان ما او را دیده و تاریخ قلعه و حکایات غریبه آن از او شنیده اند \* توضیح اینکه سه نفر از اهالی اردستان که قبسه معموره ایست از توابع اصفهان در حادثه قلعه طبرسی همراه بوده و جهاد یاقتال مینموده اند ( ۱ - ) میرزا عبد الواسع ( ۲ - ) میرزا محمد ( ۳ - ) میرزا حیدر علی و این دو نفر اخیر برادر بوده اند یک برادر که میرزا محمد بود با میرزا عبد الواسع شهید شد و برادر دیگر که میرزا حیدر علی بود نجات یافت \* و او خود بیان میکرد که طریقه نجات من این بود که چون سپاهیان بر سر جوان برما شلیک کردند من زخم



مربوط بتمرة ( ١٨٢ )



عكس آقا سيد محمد رضا بقية السيف مازندراني

بسیار خوردم و مدهوش افتادم و سربازی آمد که مرا جدا کند دید آثار سیادت دارم مرا رها کرده رفت و بعد از آنکه ارد و کوچ کرد از میان کشته گان برخواسته بقریهئی در نزدیکی آنجا رفتم و زنی بر من رأفت و رحمت کرده مرا بنزل برد و زخم مرا مرهم نهاد و پس از چند روز صحت و فوت یافته از آنجا حرکت کردم و یقین نمودم که خدا مرا برای بیانی تاریخ آن حادثه حفظ کرده و زنده گذاشته و باید از من خدمتی نسبت بامر الهی بروز کند و فی الحقیقه او این خدمت را با بسیاری از خدمات دیگر انجام داد و از همه غریب تر حکایت ایمان و ایقان مادر او است که زینب بکم نام داشته پس از مدتها که میرزا حیدر علی بوطن و خانه خود رسیده مادرش او را بخانه راه نمیداده بخمال اینکه او از جنسك فرار کرده است تا وقتیکه بر آن زن ثابت میشود که پسرش فرار نموده و خداوی را حفظ فرموده در آن وقت در برویش گشاده و او را بخانه راه داده است \* و این مطلب از قضایای مسلمه است که اهالی اردستان از یار و غیار بر آن عهد استانند : و بالجملة یقین و اطمینان آن زن بر صحت عقیده اش خیلی محکم بوده و نه تنها او بلکه در آن اوائل زنان بسیاری در این امر پیدا شده اند که شرح حال همه قابل درج در تاریخ است مثل مادر اشرف زنجانی که سرپسرش را برایش آوردند و او بدون اینکه ابدأ متأثر شود سررارد کرده گفت این سر در راه خدارفته است دیگر نباید بخانه من برگردد \* و هم چنین زنان دیگر که بنام بعضی از آنها در فصول و وصول آتیه اشاره خواهد شد \*

## مکالمات احمد میرزا با عباسقلیخان

حادثه قلعه طبرسی بقسمی در انظار اهمیت یافت که بعد از اختتام نیز تا مدتی ذکر آن نقل و نقل مجالس بود و در هر قومی این

حکایت بطوری جلوه کرده و بنوعی تاثیر نموده بود \* دوران بقسمی  
 و نزدیکان بقسم دیگر \* اهل جهل و وهم بنوعی و ارباب دانش و علم  
 بنوع دیگر حتی آنکه تا مدتی مردم ایران اطفال خود را با اسم بابی  
 میترسانیدند و مادرها اولاد خویش را باین اسم تهدید میکردند  
 و اگر کسی از حوادث آن قلمه اطلاعی کسب کرده بود در میان  
 هر جمع متکلم و حده بود و دیگران مستمع و خاموش و سراپا گوش شده  
 مات و مدهوش میگشتند که این چه حکایت بوده و این مردم چه  
 دیده بودند \* این بود که حتی بسحر و جادو معتقد شدند \* یکی گفت  
 سید باب تسخیر شمس کرده دیگری گفت علم سحر آموخته یکی گفت  
 مردم را بنجر مامسحور نمایند و دیگری میگفت ناس را بجای مسحور  
 از راه دور کنند \* و خلاصه در هر سری سری بود و بر هر زبانی  
 زمرهئی تا آنکه روزی در مجلس شاهزاده احمد میرزا که از اخلاف  
 فتحعلی شاه بود از این قضیه سخن رفت و هر کسی چیزی گفت در این  
 ضمنها عباسقلیخان وارد شد شاهزاده گفت حقیقت حال را باید از  
 ایشان جو یا شوم که خود در آن حادثه حاضر بوده اند \* پس مشارالیه  
 شروع کرد بصحبت و یکی از صحبتهای او این بود ( نواب والا  
 بچقه قبله عالم قسم است (۱) که اگر کسی واقعه قلمه و حالات آنقوم  
 را میدید گمان میکرد حادثه کربلا تازه شده \* من که قاتل ملاحسین  
 بشروئی هستم اقرار میکنم که اگر کسی از روی بیطرفی حالت  
 ما و ایشانرا تحت مطالعه میاورد ملاحسین را رجعت سید الشهداء  
 و مرا رجعت شمر و سنان میدید \* مخصوصا یکروز ملاحسین را  
 دیدم که بر روی لباس خود پارچهئی برسم کفن پوشیده و قرآن  
 (۱) این قسم از درباریان دوره استبداد است که بتاج و افسر  
 شاه قسم یاد میکردند خصوصا در عهد ناصر الدین شاه که قسم یاد کردن  
 بچقه ( یعنی نشان و افسر شاهی ) خیلی معمول بود

جایل کرده و بار دو میامد و دست خود را بلند کرده امان میخوانست تا سخن خود را بگوید و گمان کردیم که سر مصالحه دارد - لهذا من با چند نفر از میان صفوف بیرون رفته باو نزدیک شدیم بقدری که صدای او را میشنیدیم \* پس بصدای بلند گفت میخواهم بشما بگویم که ما همگی بخدا و رسول ایمان داریم و آنچه هدی را پیشوایان دین میدانیم و این قرآن مجید را کلام خدا میشناسیم نهایت اینست که امری را با مجاهدت و تحقیق شناخته ایم و آنرا موعود اسلام و معهود از خدا و رسول و امام دانسته ایم و شما بسبب عدم فحص و تحقیق آنرا باطل پنداشته اید پس از خدا بترسید و بر یختن خون این مظلومان داس خاطر علمای بیدین اهتمام ننمائید اگر میل ندارید که در این مملکت باقیم راه بدهید بمالک سایر سفر نائیم \* خلاصه تلخی از این سخنان گفت و بقدری مؤثر بود که هر کس میشنید منتقل میشد و هر چند در قلب من هم بی اثر نبود ولی ملاحظه کردم که دولت عزم را بر قاع وقع ایشان جزم کرده و ما اگر بکلمه صلح و سلام تقوه کنیم از طرفی مقصر دولت و از جهتی منفور و متمم نزد علماء و رؤسای ملت خواهیم شد \* لهذا بنای هتاک و خلط میبحث نهاده بر او حمله بردم و بار فقی خود کلا بر او شلیک کردیم ولی او بقدری چابک و دلیر بود که خود را بیغل اسب گرفته تمام تیرها را از خود رد کرد و بدون اینکه خطری متوجه او شود مرکب تاخته و خویشرا از تیررس بیرون انداخته بقاعه رسانید ( بعد از آن عباس قلیخان شرحی از شجاعت اصحاب قلمه و بالاخص ملا حسین بشروئی صحبت کرد و مجلس خانه یافت \* و قضیه قلمه طبرمی شروع شد در سینه یکمزار و دو بیست شصت و چهار و در اوائل شصت و پنج خانه یافت و در بعضی از تواریخ اروپا دیده میشود که حادثه قلمه را مینویسند که در ماه فوریه ۱۸۴۹ واقع شده ولی ابتداء و انتهای آنرا معین نکرده اند و در هر حال سال ۱۸۴۹ میلادی

مطابق است با ۱۲۶۵ هجری که ختم حادثه در اول آن بوده است



عکس يك قسمتی از خرابه های قلعه طبرسی  
در جنگل مازندران

# وصل سوم

## در کیفیت خجالت زنجان

اگرچه در عالم وجود هیچ امری نتوان یافت که مشابه باشد با امر دیگری در کل شیون بلکه هر حادثه را خصائصی و هر شخص را صریایاتی است که در دیگری موجود نیست و فی کل شیء له آیه و تدل علی انه واحد \* ولی حادثهائی که در صدر ذکر آن هستیم از جهات بسیاری شبیه بحادثه مازندران است \* و مقدمه آن اینست که حاجی ملا محمد علی حجة چنانکه قبلاً اشاره شد بعد از ایمان و ایتقان بیاب و اطمینان بصحت عقیده اصحاب دمی ساکت نشست و نفسی لب فرو بسته ایلا و نهاراً بتبلیغ امر میپرداخت و روز بروز بر عده مقبلین میافزود و دمبدم این امر در زنجان در ترقی بود \* در ابتدای سایر علمای زنجان هم مقاومتی نمیکردند و کسی را بر این عقیده ملامتی نمینمودند \* تا آنکه حضرت را بقلعه ما کو بردند و بر علمای زنجان و سایر بلدان معلوم شد که رؤسای دولت و ملت بر ضد این عقیده قیام کرده اند لهذا بعد از اعتزال اشرف خان و ورود حکمران جدید بزنجان یعنی در اشدای حکومت امیر آجدان خان علمای زنجان هم خواستند نزد حکام شرع و عرف خود را بصدیت با امر باب معرفی نمایند و بر آبروی خود بیفزایند \* پس حال و مقال حجة را مدرك قرار داده زبان بشکایت گشودند و از بابی بودن او روایت نمودند و مطالبی را صدقاً و کذباً بهم آمیخته حکایت فرمودند \* اما امیر جرئت نکرد و قدرت نیاورد که دستی از آستین برآورد و پائی بر این آستان گذارد \*

مقاومتی نماید و مجامعتی فرماید \* رنجی بدهد و گنجی بگیرد \* آتشی برافروزد و خاندان بایان را بسوزد \* ودایری خود را بیانی گیری بوزد \* زیرا عده ایشان بسیار بود و قدرشان بیشمار و جلوهشان در انظار از آنچه بود بلك بر هزار \* پس امیر این قضیه را با اسباب و اطباب بدربار دوات نگاشت و رطب و یابسی چند بهم بافته به پیشگاه حضور شهر یاری عرضه داشت \* خلاصه مضمون آنکه ملا محمد علی حجة رئیس بابها گشته و از دنیا و مافیها گذشته \* شب و روز تبلیغ کند و امر باب را ترویج نماید \* و هزاران نفوس را گرد خود جمع کرده خویش چون شمع در میانشان ریاست کنند و قضاوت و سیاست نماید \* از آن ترسم که قصد خروج کنند و بماراج مملکت گیری عروج نمایند \* پس باید این شعله را فرو نشانند و سرپوشی بر او کشانند تا مزید جسامت نشود و بادی خسارت نگرود \* چون عریضه او بدربار دولت رسید اما حضرت محمد شاه سخت اندیشید و فوراً سید علیخان سواد کوهی را با سپاه انبوهی مأمور زنجیان نمود که حجة و اتباع او را گرفته بدربار طهران برند تا سیاست بر او مجری شود و ریاست از او منقذی گردد \* اما حجة بعد از ورود سپاه زنجیان پپای خود بدیدن سید علیخان رفته سخنی چند با او گفته اشتباهات را مبین و شبهات را معین ساخت و معظم له سپر بینداخت و بعد از خواهی پرداخت \* بالاخره قرار بر این شد که حجة با اختیار خویش راه طهران پیش گیرد و در حضور شهر یاری از منقریات وارده توضیح دهد و ایرادات بارده را تشریح نماید تا شاه از اشتباه درآید و خاطرش از اضطراب بیاساید پس حجة چنین کرد و چنان شد که منظور بود یعنی رفع توهم و سوء تفاهم چنان شد که حجت مورد عنایات خاصه سلطانی شد و محل مراسم مخصوصه خانقانی گشت \* و با عطای يك قبضه عصای مرصع و پنجاه تومان نقد مخلم و مفتخر شده محترماً بزنجیان

مراجعت فرمود \* و هر چند این مطلب مزید بر غضب علماء گشت ولی  
تا محمد شاه در حیات بود آنها خاموش بودند و جرئت بر مخالفت نداشتند \*  
اما همین که محمد شاه وفات کرد دوباره علماء سر بر آوردند و القاء فتنه  
کردند \* و فتنه ایشان وقتی مؤثر افتاد که حادثه مازندران رخ داده  
علماء و رؤسای زنجانی در پی بطهران نوشتند که اگر دولت علیه  
بر علیه حجة و اتباعش بر نخیزد و خون بایه های زنجان را نریزد البته فساد  
ایشان فضای ایران را بگیرد و مملکت سکون و قرار نپذیرد فتنه ای  
اشد از فتنه مازندران بروز کند و آتش بر آفرود که خانان همه را  
بسوزد \* و از طرفی خود سرانه شروع کردند بتعرضات مغرضانه \*  
هر روز فاجعه ای بود و هر شب واقعه ای و هر قدر حجة و اصحاب  
ملاحت کردند و سر مسالمت پیش آوردند سودی نبخشید بلکه تعرض  
شدید تر گردید لهذا حجة باصحاب خود فرمود که قیام دولت  
بر مخاصمت سبب جرئت و جسارت شده و زمام انتقام چنان گسیخته که  
ملاحت و مهربانی پیوند نگیرد و مسالمت و چرب زبانی اصلاح نپذیرد \*  
پس باید حاضر کار شد و مهیای کارزار تا از پس پرده غیب چه پدیدار  
گردد چه که ایشان تصور نموده اند که میتوانند ما را بقوه قاهره  
از نوایای طاهره باز دارند و پراهمین باهره را بی اثر گذارند \* حاشا  
و کلا بلکه ما کلا حاضریم که جان بر سر ایمان گذاریم و بر عالمیان  
میرهن داریم که عقائد خویش را بدون بزها نگران گرفته ایم تا بلا برهان  
از دست دهیم \* و در آئین خویش سست نبوده ایم که بسخت گیری  
مردم از کف بنهیم \* اکنون ای گروه اصحاب و احباب مهیای  
فدا کاری شوید و آماده جان نثاری گردید که عنقریب عواصر امتحان  
برور آید و قواصف افتتان عبور نماید \* و چون ما رضای آلهی را طالبیم  
در هر صورت غالبیم اگر چه کشته و بخون آغشته کردیم (ولا تحسبن  
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون) فذم ما قال



( اگرز قاتل خود کشته میشوند کسان \* )

حیات تازه بما میرسد ز قاتل ما \* )

چون اصحاب این کلمات را از جناب حجت شنیدند دانستند که باید آماده دفاع شوند و مہیای زال و کفاح — لهذا ہمکی قبل از وقت در تہیہ و تدارك تفنك و اسلحہ بر آمدند و قبل از ورود افواج بازار فتنہ رواج یافت \*

## اعزام قشون برای نزاع و الزام باہمہا برین دفاع

قبلا دانستیم کہ میرزا تقیخان امر کبیر چون زمام دار کار شد سیاست خشنی در کلیہ امور و بالاخص در حق باہمہا اتخاذ کرد \* یعنی بر خلاف سایر ممالک و مسالک کہ سیاست را دخیل در امور وجدانیہ و مناقشات روحانیہ ندانستہ تعرض را جایز نمیشمارند اوس سیاستی معکوس بجرمی نمود و کیاستی منکوس اینا فرمود \* در صدد برآمد کہ اساس این مذهب جدید را بنیان بر کند و ریشہ عقائد قدیمہ را محکمتر کند \* از ہر جا صدائی از این طایفہ بلند است خاموش نماید و در ہر گوشہ شعلہئی ہست سرپوش بر آن نہد تا بکلی این آئین فراموش گردد ولی نتیجہ این تعقیب بغایت وخیم شد زیرا تخریب سبب ترمیم گشت و تضعیف مورث تحکیم \* ہر چند امیر کبیر بقتل جمعی کثیر از غنی و فقیر نائل گشت ولی حل مشاکل و دفع غوائل حاصل نگشت \* بلکہ سیاہ ترین صفحات تاریخ را بزای خود بیادگار گذاشت و خودش ہم طرفی از حیات بر نبستہ از دست همان پادشاهی کہ این قدمہا را برای او بر میداشت شربت ناگوار مرگ بچشید و رخت بمالم عقوبی کشید \* بجملا چون شکایات و حکایات از قلم و لسان علماء صادر و بدربار دولت واصل شد لازم بود کہ شرایط حزم و در اندیشی بجرمی شود و از مدارك و مبانی آن روایات تفتیشی

بعمل آید ولی سلطان بی تجربه جوان با وزیر بیخبر از عالم وجدان  
دست بدست هم داده بی محابا با عزام سپاه فرمات دادند \* چون  
عسا کر دولتی از مرکز اعزام شد و حجة الاسلام زنجان اطلاع یافت  
اصحاب خود را حاضر و مهمیای دفاع ساخت \* و چون سپاهیان وارد  
زنجان شدند در طلب حجة و اصحاب او بر آمدند که ایشان را گرفته  
جلب بظهران نمایند لهذا حضرات تردد خود را اظهار کرده دست  
بسلاح بردند \* در ابتداء میاهو و قیل و قال بود و کم کم قیل و قال  
مبدل بنزاع و نزاع شد و بالأخره کار بخون ریزی و قتال کشید بلی  
( اول الحرب کلام و آخره ظلام ) و چون شعله بلند شد قامه می را  
که در وسط شهر زنجان است بایمان متصرف شدند و در حقیقت  
چنان شد که نصف شهر در تصرف بایمان بود و نصف دیگر در حیطه  
سپاهیان \* و طرفین بتحصنات و سنگر بندی مشغول شدند و آنچه  
معلم است در همان حملات اولیه شکستی فاحش بدولتیان رسیده دانستند  
که حضرات باین سستی ها نیستند که بتوان بسهوات ایشانرا دستگیر  
کرد \* حتی کار بجائی کشید که تامدتی احدی از عسا کر نتوانست  
بآن طرف شهر که در تصرف حضرات بود عبور نماید زیرا در ابتداء  
مسلمانانی که در آن جانب مقیم بودند خواستند عسا کر را معاونت  
وراه نمائی کنند ولی باینها آنها را چشم ترس و گوشمال داده بجای  
خود نشانیدند \* در همان روزهای اول خریطه را اینطور کشیدند که  
نوزده سنگر ترتیب دادند مطابق عدد بیانی که آنرا مبارک میدانستند  
یعنی بنام نقطه اولی و هیجده حروف حی و در هر سنگر نوزده  
نمر از جوانان شجاع دلاور خود را مستحفظ کرده بقیه اصحاب در وسط  
قلعه منزل داشتند \* و مطابق تاریخی که میرزا حسین زنجانی نوشته است  
عده ایشانرا پنج هزار نمر قلمداد کرده است \* خلاصه نوبه بنوبه  
مستحفظین سنگرها را عوض میکردند و همین که نیمی از شب میگذشت

بر رویه أصحاب قلعه طبرسی چنانکه قبلاً اشاره شد شروع بتلاوت قرآن و مناجات و ادعیه و توقیعات نموده از تمام سنگرها صدای خود را بگوش اهالی خصوصاً سپاهیان میرسانیدند و چون صبح ظالم میشد یک نفر از میان يك سنگر تکبیر میگفت بتکبیر بدیعی که از مختصرات حضرت باب و از سنن بهائیه است یعنی (الله ابهی) و چون این صدای تکبیر را در سنگرهای دیگر میشنیدند کلاً صدارا بتکبیر بلند میکردند و این صدای الله ابهی که از نوزده سنگر بیکمرتبه بلند میشد رعب غریبی در قلوب میافکند و بملاوه سپاهیان و مردم شهر را متحیر میساخت که اینان چگونه کفاری هستند که شبها دعا و قرآن میخوانند \* خلاصه شرح این قضایا و وقایع در اطراف مشهور و منتشر گشت و حادثه فوق العاده در انظار جلوه گر بود و در طهران نقل و نقل هر مجلس بود و چند مرتبه خبر شکست سپاهیان بطهران رسید \* در دفعه اخیر امیر کبیر در صدد اعزام قوی برآمد که شاید بر عده بیفزاید و غلبه حاصل آید \* یکی از برادران اعتماد الدوله را نامزد فتح زنجان کرد ولی او در روز حرکت بزنجان مریض شد یا تمارض کرده ممدت طلبید و این خدمت را مستعفی شد و بالاخره معلوم شد که او مرض و عذر موجهی نداشته بلکه نظر بفقید بینی و طرفداری در حق این حزب حرب را مستعفی گشته \* در مجلسی کسی از او پرسید که چه شد مسافرت زنجان شما در جواب گفت من عبید الله زیاد ایستم که بچنگ یکدسته از سادات و علماء بروم و دین را وسیله ریاست و حکومت و سایر شئون خویش قرار دهم \* باری بعد از اعتذار و استعفای او میرسید حسنخان فیروز کوهی را مأمور کردند او نیز بمعاذیر چند متمسک شد و طاقت بعضی از صاحب منصبان اهل حق یعنی طایفه علی اللهی را مأمور و مجبور بر این جنک کردند و آنها هم در جمله اول قرآزی شدند \* و اکثر را گمان چنان شد که فرار ایشان

ثعمدی بوده زیرا بعد از اختتام حادثه در يك مجمی از بعضی رؤسای  
 آن حزب شنیده شده بود که مادر زنجان از این طایفه جز آثار تقوی  
 و حب دیانت امری ندیده و نشنیدیم و هر شب صدای از کار و اورادشان  
 بارد و میرسید : ما از رئیس مذهبی خود سؤال کردیم که حقیقت  
 حال چیست و تکلیف ما در این قتال وجدال چه ؟ او در جواب ما را  
 از مقاتله منع نموده گفت همان موعود که دیگران وی را مهدی و قائم  
 گویند و ما او را خواندگار ستائیم همین است که این حضرات در  
 راه او فداکاری مینمایند ( یعنی نقطه اولی ) و آثار و علائم حقه با او است  
 و اینها اصحاب آنحضرتند که مردم بسبب ناشناسی برایشان هجوم  
 کرده اند : « البته دامن فرا گیرید تا بخون اهل حق آلوده نکرده  
 و پای عقب کشید تا مظلومین زیر پای شما یا تمال نشوند » بالجمله کار  
 بالا گرفت و دلهای پر بار بود که پایان کار بکجا خواهد انجامید و بیم  
 آن میرفت که اهالی متمایل بایشان شوند : چاره از دست نرود و تیراز  
 شست - لهذا تمام سرعت رؤسای دولت و ملت بنشروا شاعه هر افتراء  
 مشغول شدند و تهمت بر این حزب از آن وقت چندان شایع شد که اخیرا  
 جزو ثوابهای یومیه محسوب شده حتی از واعظین بکرات بر سر منبر  
 در طی ذکر مسائل شرعیه شنیده شده که افتراء و تهمت در هر موقع  
 حرام و مذموم است مگر تهمت بر با بیان و بهائیان که نه مذموم بلکه  
 مدوح است برای اینکه کمی بذهب آنها مایل و بجانب ایشان متمایل  
 نگردد : و اگر چه هرگز دروغ را فروغی و تهمت را رحمتی نبوده  
 و نیست ولی این خوی بدچنان در رک و وریشه عوام بلکه بعضی از  
 خواص سرایت کرد که هنوز اکثری را عقیده اینست که باید بهائیان  
 را بهت متهم کرد تا از این راه ملزم و منجم گردند : و بارهائی  
 از اعمال که بر اثر این اخلاق از بعضی صادر شده و جنحه و جنایاتی که  
 وارد آمده در طی مقالات آتیه دانسته خواهد شد :

## عزیمت محمد خان کیلانی و شهادت حجت زنجانی

چون پایه کار بدان مایه که ذکر شد بالا گرفت محمدخان کیلانی که مردی کافی بود با عده فی وافی و وعده و وعید شافی مأمور بتدارک و نلافی این امور گشت \* و از طرف دولت باعطای جایزه و اجازه افتخار و اختیار یافت تا هر چه خواهد کند و هر چه تواند اقدام نماید اگر چه منتهی بانهدام بلد و اعدام من فی البلد گردد \* پس با مهمات مهمه از توب و تمنك و تداركات لازمه از پول و فشنك مهبای میدان جنگ شده و چون خودش سردار و دستش در کار بود از سر کار خبردار بود که همیشه سردار سپاه سر بازان را تباہ نهاده از جیره و علیق و مواجیشان کاسته و خدمت بی مزد از ایشان خواسته اند \* لهذا سر باز معطل مانده و مهمل و تنبل باز آمده در میدان حرب کاری ساخته و باجرای وظیفه پرداخته بناء بر این محمد خان این رویه را رها کرده دست از آستین عطا بر آورد و حقوق مقررہ توبهچی و سر باز را اداء کرد \* و این امری فوق العاده بود که وی را بصفت جود و کرم و بذل دینار و درم معرفی نمود \* و بعد از ورود در جنگ فنون حربیه را نیز منظور آورده هر روز بر نگی در آمد و هر شب نیز نگی زد \* چون شکستی باردو میرسید هماندم دست کرم میگشاد و دینار و درم زیاده میداد و این تدبیر را دو تاثیر بود \* از طرفی بیطرفان را بخاطر میرسید که بذل سیم و زر بیاس فتح است و ظفر و البته افواج فتحی کرده اند که اجری برده اند \* و از طرف دیگر افراد لشکر دلگرم شده بهتر بکار تن میدادند و قدم در میدان کار زار مینهادند \* مدتی بدین روش و منش حرکت کرده حتی عقده های

دینیه را عال دنیا میگشود و زخهای سروسینه را از زروسیم خزینه  
 مرهم نهاده مداوا مینمود \* و همیشه میگفت حلال مشکلات سیم است  
 و زر \* و قاضی حاجات دراست و گوهر \* متدرجا بحسن کنایت و وفور  
 سخاوت معروف گشت و رویهائی که بسوی با بیان رفته بود بکوی  
 او بازگشت نموده امیدی در دلها پدید شد \* بسیاری از اهالی بلد  
 سر بر آستان او سوختند و با او همدست و همدستان شدند که البته  
 باید همت کرد و این شجره نکبت را از ریشه بر آورد \* و چون دارای  
 اکثریت شد بهجوم و رجوع پرداخت و این تدابیر و گیر و دار تا مدت  
 دو ماه امتداد یافت تا اینکه اجل حجة فرار سید و مقدمه قتل او  
 باین قسم فراهم گردید \* عادت دائمی او این بود که هر روز اول ظهر  
 مؤذن را امر باذان داده سوای آنها که در سنگر بودند مابقی را بنماز  
 صلا میزد و روزهای جمعه نماز جمعه را اداء میکرد \* و نماز جمعه نزد اهل  
 سنه همیشه واجب و نزد شیعه سنت است الا بعد از ظهور قائم و چون  
 اصحاب نقطه اولی معتقد بمهدویت آن حضرت بودند لهذا نماز جمعه  
 را برسم و جوب میخواندند و تغییر این حکم صورت بست بعد از  
 صدور و انتشار کتاب بیان و بنامه در ظهور حضرت بهاء الله نزد  
 انتشار کتاب اقدس بحری شد \* خلاصه جناب حجة بعد از نماز جمعه  
 خطبه میخواند و اتباع را موعظه میکرد و در سایر ایام نیز گاهی بمنبر  
 میرفت \* و گاهی بهمان نماز جماعت قناعت مینمود \* و اکثر روزها  
 پس از نماز موعظه بسرکشی سنگرها رفته اظهار محبتی میفرمود  
 و اگر دستوری بنظرش میر سید میداد \* تا اینکه در یک روز جمعه بی  
 که سنگریان و سباهیان گرما گرم مشغول قتال بودند و آتش حرب  
 در کمال اشتعال بود جناب حجت بعد از ایقاع وظیفه فریضه و ادای  
 خطبه و موعظه متوجه سنگر شد \* و گویند در آن روز کلمات او بسیار  
 مؤثر بود و چون خواست وارد سنگر شود بعضی از اتباع وی را

ممانعت کرده گفتند امر و ز شما بسنگر نروید زیرا شلیک از طرفین  
استمرار دارد و تلفات زیاد حاصل شده و میشود و موقع خطر ناک است  
اما او از این کلمات خونی بخود راه نداده فرمود هر چه مقدر است  
واقع خواهد شد ( لا راد لقضائه ولا مرد لحکمه ) پس وارد سنگر  
شده يك يك از سنگرهای نوزده گانه را سرکشی کرده با سنگریان  
مذکراتی از هر قبیل نموده بسنگر آخرین رسید که با سپاهیان مواجه  
بود و دود نوب و تفنگ اطراف آنرا فرا گرفته بود \* بمجرد ورود در  
آن سنگر تیری برکتف وی اصابت نمود و بعضی حدوث این حادثه  
دست سنگریان از کار بنماند و گفتی سنک بشیشه امیدشان خورد \*  
فوری ایشانرا گرفته از سنگر فرود آوردند و در منزلی که پائین قلعه  
داشتند وی را فر و گذاشتند و هماندم این خبر بنام سنگرها منتشر  
شد و يك يك از اصحاب آمده زخم کتف حجت را دیده تسلی یافتند  
و یکدیگر را دلداری میدادند که هر چند تیری اصابت کرده ولی تیر دعای  
اعضاء با حاجت نرسیده زیرا این زخم کاری نیست و التیام پذیر است \* اما  
این حدس بخطر رفت و حجت بسبب ضعف مزاج تاب مقاومت این الم را  
نیاورده بستری گشت \* و چون احساس رحلت خود را فرمود  
اصحاب را طلبیده ( دی محمد ) نامی را که محل اعتماد او بود برایشان  
رئیس نمود و فرمود در تمام امور مطیع وی باشید و البته بکمال اتحاد  
بگذرانید و لا بد است که پس از من بادهای تند مخالف بوزیدن آید  
در آن هنگام اگر قدم ثابت نمانید صاحب سود و اگر تزلزل یابید  
مالک زیان خواهید بود \* و چون وصایای او تمام شد بعد از چند  
ساعت رخت از این سرا بر بست و دلها بشکست \* همه گریستند و بهم  
نگریستند که پس از او پابندی نشاید و زندگی بکار نیاید ولی دی محمد  
ایشانرا دلداری داده بتجهیز فرمان داد و اصحاب بر حجت نماز خوانده  
اورا با همان لباس خون آلود مدفون نمودند \* و این از سنن اسلامیة

بوده که شهید مقدس از آنفیل و تکفین است لهذا این سنت غالباً در میان آن جماعت هم معمول بوده \* الفرض بعد از تجهیز و تدفین حجت دین محمد بتجهیز سپاه بایبیه پرداخته ریاست ایشان را بدست گرفت و کماکان مشغول بیکار شدند \*

## جنگ با گلوله های گلین در ایام آخرین

یکی از یقاییای سیف که از آن محرکه و مهلکه نجات یافته تا این سنه که سال ۱۳۳۵ هجریه است هنوز در حیات است و در این سن صد سالگی ذکاء و عوش او برقرار و در عداد بهائیان ثابت عشق آباد ترکستان است نامش حاجی ایمان است \* و او حکایت کرده که در اواسط جنگ يك وقتي گلوله و سرب ما تمام شد ولی باروت و افری داشتیم \* یکی از اصحاب تدبیری اندیشیده دستور داد که گلوله از گل بسازید و آنرا در روغن جو شانیده بکار برید لهذا اصحاب بدین عمل مبادرت نموده سود مندی یافتند \* و چنان دانسته شد که لطمه گلوله های گلین کمتر از آلت فلزی نبوده ممکن است با همین تدبیر ساها جنگ را ادامه داد \* اما چیزی که سبب ضعف احباب و قوت اغیار شد همانا انتشار خبر شهادت حجة بود و سبب این انتشار چند نفر از اغیار بودند که بقلعه نزدیک و از حقیقت دور بوده خوفاً ام طمعاً با اهل قلعه اظهار همراهی نموده در باطن تفاق میکردند \* آنها این خبر را باردور سانسیدند و سبب ضعف اینان و قوت آنان گردیدند \* یکی از سرداران سپاه اصلان خان بنزد محمد خان گیلانی که فرمانده کل بود رفته کشف راز و این تدبیر را ابراز نمود که خوب است مکتوبی بقلمه ارسال گردد مشتمل بر این که ما را مقصدی جز قتل ملا محمد علی حجت نبود و چون این مقصد حاصل شد دیگر با شما خصومتی نیست پس بهتر اینست که شما هم عبث بادولت خصومت نکنید و خود را



مقصر نزد حکومت نسازید \* بیکار را رها کنید و در پی کار خود  
بروید اگر بساکن خود مسکن نمائید مصونید و اگر در اماکن  
خویش مأمن جوئید مأمنید و الا موهون شوید و مغبون گردید \*  
و ما نعهد مینمائیم که قلب تا بناك اعلي حضرت شهر یاری را ياك از غبار  
رنجش کنیم و بفهمانیم که این فقراء گول حجت زنجانی را خورده  
و ظهور حجت آسمانی را باور کرده بودند و اخیراً بر جان خود ترسان  
و از قهر سلطان هراسان شده بر اطاعت حجة مجبور و در این مخالفت  
ممدور بوده اند \* اکنون که رئیسشان مقتول و از طرف دولت اطمینانی  
حصول یافت راه سلامت گیرند و اظهار ندامت کنند و بدرگاه دولت از  
کار خویش تائب شوند تا خائب نشوند \* و یقین بدانید که پادشاه  
این معاذیر را میپذیرد و بر شما سخت نمیگیرد بلکه مورد عطای سلطانی  
خواهید شد نه عتاب خاقانی \* محمد خان گیلانی این رأی را پسندیده  
مکتوبی تقریباً بهمین مضامین نگذاشته ارسال قلمه داشت \* چون  
آن مکتوب در میان اصحاب قرائت شد آراء مختلفه بظهور رسید  
جمعی گفتند چون دولتیان سر مصالحه دارند باید اطاعت کرد و سر تسلیم  
پیش آورد از قتال گذشت و صرفه الحال گشت \* جمعی دیگر گفتند  
بر بیان ایشان اعتماد نیست و این تدبیری است که بی زحمت خون ما را  
بریزند و خانمان ما را بسوزند \* در آن حال دین محمد بوعقله پرداخت  
و خواست که مانند حجة اصحاب را باستقامت دلالت کند ولی بیان او  
در همگی تأثیر نکرده دو دسته شدند دسته ای مصمم ترك قتال  
و دسته دیگر مهبای ادامه جدال گشتند \* و اتفاقاً در آن روز بادهای  
مخالف میوزید و هوایی نهایت منقلب بود ثابتین بر حرب بتارکین جنگ  
گفتند که این خبری است که حجت بما داده حتی فرمود در آن هنگام  
که بادهای مخالف بوزیدن آید اگر ثابت بمانید سود بردار و اگر  
متزلزل گردید زیان کار خواهید شد \* اینک بادهای تند میوزد و ارباب

امتحان نیز از طرف اعداء برور آمده بیائید این اختلاف را رها کنید  
و بالا اتفاق جواب دهید که تاجان در تن و رفق در بدن داریم میگوئیم  
تا بعد از آنکه شربت شهادت نوشیم \* ولی این سخنان در ضعفائی که  
از امتداد زمان حرب خسته و یا از رجات حجت و اقارب خود دلشکسته  
بودند مؤثر نیفتاده بر مشارکه رزم نصمیم عزم نمودند و گفتند  
مقصود ما دفاع بود نه نزاع حال که ایشان سر قتال ندارند دفاعی لازم  
نیست \* پس دسته دسته از سنگرها فرود آمده بمنازل خود روانه  
شدند اما دیمحمد باجهی هم عهد شدند که تاجان دارند بکوشند و جمعی  
دیگر هم میل رفتن داشتند ولی اطمینان از سپاهیان نداشتند لهذا قرار  
بر این گذاشتند که بمانند تا ببینند معامله دولتیان با تارکین حرب  
چه صورت پیدا میکند \* خطبی که از سپاهیان سرزد و تاهفته دیگر  
در رحمت ماندند این بود که بیصبری کرده بمجرد اطلاع از تفرقه بعضی  
از اصحاب فوری مأمورین را حرکت داده پراهنائی بعضی از اهالی  
بلد آنها را گرفتند \* یعنی عدهائی را زنده دستگیر کرده عده دیگر  
زد و خورد مشغول شدند ولی چون تفرقه در میان بود و تحصناتی نبود  
زد و خورد ثمر نداده مقتول گشتند و معدودی هم فرار کردند \* چون  
این هیاهو در شهر افتاد طبعاً اصحاب قلعه مسرور شدند که مکان  
خویش را از دست نداده اند و با اینکه همه یقین داشتند که نوبت ایشان  
هم خواهد رسید باز مسرور بودند \* دفعه دیگر هنگام هجوم لشکر  
بقلعه آتش حرب شعله زد و آن مردان از جان گذشته قدم بمیدان  
گذاشته ملاحظات بکنار رفت و تلفات بمیان آمد \* خلاصه نامدت  
شش روز تا حرب فروزان بود و احدی از طرفین راحت ننمود تا روز  
هفتم که قوت اهل قلعه بضعف مبدل شد و قلعه بتصرف سپاهیان  
در آمد و اهل قلعه نیز مثل تارکین حرب اکثر کشته گشته بعضی هم  
باسارت رفته معدودی توانستند که جان بدر برند \* و کسانی که دستگیر

شده بودند تا مدتی در فشار بودند تا آنکه دولتیان ایشان را فروختند  
اما زنان ایشان را دسته دسته اسیر کرده بمنازل غلامه بردند که توبه  
دهند و رها کنند \* بعد از نزول پسر منزل آقایان محضرات ایشان  
در عوض تلافی و ترحم که صفت زنان است بالعکس خشونت کرده  
آب دهان بر ایشان افکنده زخمهای جگر ایشانرا نمک میپاشیدند \*  
و بعد از خواندن آیه توبه نوبت یغما رسیده هر زنی که لباس فاخر  
و حلی و زیوری داشت از او خلع کرده البسه کهنه مندرس بر او پوشانیده  
از منزل بیرون میگردند \* و بعضی را که حلی و زیور نداشتند رها  
نکرده تا کسانی پیدا شدند که ایشان را خریده آزاد کردند \* و خلاصه  
اینکه فجایع وارده بقصدی زیاد و رفت آورست که صرف نظر از  
ذکرش اولی و احسن است \* و آنچه معلوم شده در حادثه زنجان زنان  
\* در عمل جنک بی دخالت نبوده اند بحدی که یکرزن جوان شجاعی را  
بعضی از مورخین باسم رستم قلمداد کرده و حتی صورتی برایش ترتیب  
داده و با اسلحه خصوصا سپر و نیزه مصور و در اوراق تاریخیه مطبوع  
و منتشر داشته اند \* دیگر معلوم نیست که آیا قضیه او هم مثل تصویرش  
مصنوعی است یا آنکه اساسی داشته است \* و بعضی گفته اند که  
رستم دختری بود نامزد مهر علی نامی از شجاعان اصحاب و جناب حجت  
در اثنای حادثه او را عقد بست و مهر علی را امر به روسی داد و آن  
دختر با کثرت محبتی که بشوهر خود داشت بن بجدائی او در نداده  
در محاربه کمک میداد و معاون شوهر خویش بود و چون شجاعتی از او  
بظهور رسید در میان اصحاب بر حتم مشهور شد و الله اعلم بحقائق  
الامور \* و این حادثه در اوائل سنه ۱۲۶۶ خاتمه یافت \* و اگرچه  
در عده مقتولین و امراء زنجان اغراق گویی زیاد شده و احصائیه  
صحیح در دست نیست ولی اقلا هزار نفر از بایبان زنجان در آن حادثه  
مقتول شده اند باضافه آنچه فرار کرده یا اسیر و فروخته شده اند \*